

جلوه‌هایی از
دموکراسی
بورژوازی در
اسرائیل



صفحه ۱۲
حمله احتمالی
آمریکا به
ایران و عکس
العمل...



صفحه ۱۲
جلوه‌ای
از تقلب
در دموکراسی
نوع ژاپنی!



صفحه ۱۲
غارت آفریقا
و موج
پناهنده‌گان!



صفحه ۱۲

ضدانقلاب فرهنگی دوم!

زندانی سیاسی، گروگان رژیم!

داشتن عقیده و بیان آزادانه‌ی آن، ولو در مخالفت با حاکمان، جرم نیست، بلکه از ابتدائی‌ترین مواد حقوق بشر است که بیش از ۲۰۰ سال است که در جوامع بورژوازی‌ها به رسمیت شناخته شده و جزو اصولی است که توسط سازمان ملل متحد نیز - که ایران عضوی از آن است - پذیرفته شده است.

اما در بسیاری از کشورها و از جمله ایران داشتن عقیده، بیان آزادانه عقیده و مخالفت با حاکمان جرم است و زندان طولی‌المدت، شکنجه روحی و جسمی و اعدام‌های در ابعاد هزاران نفر را در پی دارد. حاکمان به دلیل ترس از توده گیر شدن

بقیه در صفحه هفتم

مبتدلی هستند که ۲۶ سال پیش پرده اول آن به صحنه آمد و حاصل اش سرکوب دانش جویان و استادان مترقی و آزادی خواه بود، بدون این که قادر شود آزادی خواهی را از صحنه‌ی دانش گاه به بیرون اندازد.

علت تکرار این کمدی آن است که دانش جویان به مثابه شاخکهای حساس جنبش مترقی و آزادی خواه، زودتر از هر گروه

و دسته‌ی اجتماعی دیگر، تجاوزات رژیم جمهوری اسلامی نوع ولایت فقیه‌ی به حقوق

به زودی از اول مهرماه ۱۳۸۵، سال تحصیلی جدید آغاز می‌شود. معلمان فقیر به‌جای تمرکز روی تعلیم و تربیت کودکان،

برای تامین معاش خود به کارهای جانبی نظیر تاکسی رانی، بلیط فروشی، دست‌فروشی و غیره خواهند پرداخت و در بسیاری از مناطق کشور دانش‌آموزان باید مواظب باشند تا سقف کلاس بر روی سرشان

نریزد و یا بخاری نفتی دود نکرده و آنها را خفه ننماید! دانش‌گامیان نیز منتظر اجرای احتمالی پرده دوم ضدانقلاب فرهنگی



بقیه در صفحه دوم

دموکراسی متکی بر تقلب!

۵ سال پس از

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

"فتنه‌گری، شکست؛ باز هم فتنه‌گری، باز هم شکست... و سرانجام نابودی - چنین است منطق امپریالیستها و تمام مرتجعین جهان نسبت به امر خلق...

"مبارزه، شکست؛ باز هم مبارزه، باز هم شکست... و سرانجام پیروزی - چنین است منطق خلق و خلق هرگز خلاف این عمل نخواهد کرد." مائو

بر اساس ادعای امپریالیسم آمریکا، قرار بود "قرن بیستم، قرن آمریکا شود". اما برخلاف آرزوی سران امپریالیسم آمریکا، چنین

بقیه در صفحه پنجم

کسب کنند و در پارلمان حضور دارند، هیچ کدام به دنبال ریشه‌یابی از علل مشکلات موجود در جامعه سوئد نظیر بی‌کاری طولانی مدت، مزد نابرابر زنان در مقابل کار برابر با مردان، حقوق‌های بالا که گاه ۳۰ تا ۵۰ و حتا بعضا بیش از ۱۰۰ برابر حداقل حقوقها می‌رسند، انتقال سرمایه به خارج از مرزها جهت استثمار نیروی کار ارزان و کسب سود بیشتر و لذا عدم توانائی در جذب بی‌کاران به بازار کار در سوئد، به ویژه بی‌کاری جوانان در ابعاد ۲۰٪ و یا بیشتر، تشدید شکاف بین فقر و ثروت در قالب افزایش میلیونرها و

در میان کشورهای سرمایه داری، کشور پادشاهی سوئد جزو بهترین آنها در عرصه اعمال دموکراسی پارلمانتاریستی است. احزاب مختلف و حتا احزاب فاشیستی در انتخابات شرکت می‌کنند و چنانچه لیست کاندیداهای آنان حداقل ۴٪ آراء رای دهندگان را به دست آورد، وارد پارلمان می‌شوند و برای پیش برد تبلیغات انتخاباتی، کمک مالی نیز توسط دولت به احزابی که بیش از ۱٪ آراء را قبلا به دست آورده باشند، داده می‌شود و هر ۴ سال یک بار انتخابات پارلمان صورت می‌گیرد. احزابی که بالاتر از ۴٪ آراء را می‌توانند

بقیه در صفحه سوم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

ضدانقلاب فرهنگی ... بقیه از صفحه اول

خود دانش جویان، مردم و نهادهای اجتماعی نظیر مطبوعات، کانونهای فرهنگی و هنری و غیره را مشاهده کرده و به افشای آن بر خاستند.

سرکوب حرکت‌های آزادی خواهانه ی دانش جویان و استادان مترقی، چه در دوران سلطنت دودمان پهلوی (قبل و بعد از ایجاد دانشگاه تهران) و چه زیر سلطه ی جمهوری اسلامی، پیوسته ادامه داشته و دانش جویان حتی یک لحظه با فراغ بال و بدون ستیز با دیو استبداد و ستمگری و تاریک اندیشی حاکم، نتوانسته اند به کسب علوم و فنون پرداخته و در خدمت جامعه اندوخته های علمی خود را به کار ببرند.

ساحت محترم دانش گاههای ایران پیوسته با خون جوانان مبارز دانش جو رنگین شده و از جمله در ۱۸ - ۲۴ تیر ۱۳۷۸، سرکوب ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ تکرار گردید. این که علارغم فشارهای کوردلانه و وحشیانه ی رژیمهای حاکم، دانش گاهیان سکوت نکرده اند از طبیعت آزاد اندیشی و آزادمنشی فعالیت دانش گاهی برمی خیزد. محیط علم، محیط دغل بازی و کوردلی و تاریک اندیشی نیست. محیطی نیست که در آن همانند حوزه های "علمیه" آخوندی بحث بر سر وارد شدن به مستراح با پای راست و یا چپ مورد توجه باشد و یا در مورد این که در سر سوزن چند ملانکه جای می گیرند جدل صورت گیرد! در محیط آموزش علمی کتابهایی آموزشی میرا از رساله های آیت الله های خشک مغز است که محتویات آنها تهوع آور می باشند. کسی که وارد دانش گاه می شود به آموزش دستاوردهای بشر در مورد فلسفه، تاریخ، علوم دقیقه و پزشکی، هنر و ادبیات و غیره می پردازد و مهمات ادعائی که علم صحت آنها را در عمل تایید نکرده باشد، جای افتخارآمیزی در دانش گاهها پیدا نمی کنند. علم با ماوراءالطبیعه، استثمار انسان توسط انسان، ستمگری انسان به انسان به خاطر نژاد، جنسیت، زبان، ملیت، مذهب و انواع تبعیضهای ارتجاعی، هم آوا نمی شود.

دانش جوی جوان، در جریان و پس از پایان تحصیل در مقابل این واقعیت قرار می گیرد که یا باید به آموخته های علمی اش پشت کرده و در خدمت حاکمان جبار درآمده و به آلف و علوف برسد و یا باید در صدد عمل کردن به آموخته های علمی اش بوده و علم خود را در خدمت محکومان جامعه - یعنی

اکثریت بیش از ۹۰٪ مردم کارگر و زحمت کش - قرار دهد و در برابر تجاوزات به حقوق انسانی و علوم به اثبات رسیده، قدهلم کند. به همین علت، قلب دانش گاه دائما می تپد و دانش جویان آگاه و مبارز دست به اعتراض به وضع موجود حاکم می زنند. درسالهای اخیر دانش جویان در تجربه خود دریافته اند که بدون تغییری بنیادی در وضعیت جامعه، مردم ایران روی آزادی و بهروزی را ندیده و بر روی دریائی از امکانات در حسرت یک کوزه ی آب باقی خواهند ماند. نتیجه آن که بساط رفرمیستها، بنیادگرایان اسلامی و ارادل و اوباش وابسته به حاکمان رونق چندانی در دانشگاه ها نیافته و حاکمان تنها با توسل به زور و سرکوب تلاش کرده اند تا جلو تابش و درخشش آفتاب حقیقت بر روی دانش گاهها را بگیرند.

دانش جویان ایران بیش از پیش، توهم خود را نسبت به رژیم اسلامی حاکم کنار گذاشته و سربلندانه به دفاع از آرمانها و منافع استثمارشوندگان و ستم دیدگان جامعه استبداد زده ایران به پا خاسته اند. آنها همیستگی مبارزات خود را با مبارزات کارگران و زحمت کشان بارها اعلام کرده اند. این امر خطری جدی برای رژیم جمهوری اسلامی است. زیرا مایل است تا کادرهای نوکرسفت خود را برای اداره ی امور کشور از میان دانش جویان و فارغ التحصیلان دانش گاهی انتخاب کند و رجاله های آخوند و عضو هیئت های تعزیه و غیره در شرایط امروز جهانی، کفاف احتیاجات آن را نمی دهند.

رژیم برای متحقق ساختن انسداد سیاسی در دانش گاههای ایران، در آغاز سال تحصیلی امسال، شمشیر را از رو بسته است. سازمان دانش آموختگان ایران خبر از تصفیه ی بیش از ۱۰۰ نفر از دانش جویان پذیرفته شده در دوره ی فوق لیسانس می دهد. در دانش گاه علوم پزشکی همدان، کمیته انضباطی دانش گاه، احکام کثیف تعلیق ادامه تحصیل ۱۱ دانش جوی فعال به مدت یک تا دو ترم را صادر کرده است. احمدی نژاد هم به مثابه سردسته ی اوباشان حاکم که تجسم ارتجاع مذهبی - سرمایه ای است و نماینده ی مافیای نظامی - امنیتی، برای تصفیه ی استادان سکولار از دانش گاه دندان تیز کرده است! این سرکوب گری در دانش گاهها، هم زمان با سرکوب در کل جامعه پیش برده می شود: - ۷ زن و ۲ مرد و از جمله کبرا رحمان پور در انتظار اجرای حکم شنیع سنگسار هستند؛ - در خوزستان تعداد ۵ نفر از کسانی که در

حرکت‌های چندماه اخیر در اهواز متهم هستند، محکوم به مرگ شده و در انتظار اجرای حکم هستند؛

- محکومیت به زندان و شلاق در انتظار تعدادی از افراد مخالف رژیم در آذربایجان، در بیدادگاههای رژیم اسلامی صادر شده است؛

- روزنامه های اندکی معترض، گرو گروه به تعطیلی کشانده می شوند؛

- بیش از ۱۰۰ هزار آنتن تلویزیون ماهواره ای جمع آوری شده است تا چشمها و گوشهای مردم به جز شنیدن مزخرفات آخوندها، مسدود بمانند؛

- بیش از ۱۰ میلیون سایت اینترنتی مسدود شده اند تا آگاهی از اوضاع جهان و ایران از این طریق نیز مسدود گردد؛

- در مقابل، دستگاههای سرکوب افزایش می یابند. بنا به گفته ی معاون ستاد امر به معروف و نهی از منکر ادارات و کارخانه ها، رژیم مشغول ایجاد تشکیلات جدید سرکوب گر است که مشغله اش فرهنگ سازی و نهادینه سازی امر به معروف و نهی از منکر می باشد؛

- تلاش برای جلوگیری از این که اعتراضات کارگری به تجمعیهای گسترده تبدیل شود؛

...

تشدیداختناق در ایران در شرایطی صورت می گیرد که کارگران ایران در صف اول مبارزه ایستاده و برای کسب حقوق پامال شده شان، مبارزه را علارغم سرکوبها با قاطعیت و پیگیری ادامه می دهند. این زنگ خطری است که رژیم برای جلوگیری از آن، دست پیش گرفته و مشغول افزایش ارگانها و روشهای سرکوب شده است.

در کنار رشد مبارزات مردم، فشار در عرصه بین المللی برای جلوگیری از برنامه غنی سازی اورانیوم در ایران و نهایتا کشاندن ایران به زیر قبول قوانین نئولیبرالیسم به سرکردگی کشورهای غربی و مشخصا آمریکا، افزایش یافته است.

رژیم جمهوری اسلامی ایران با تشدید اختناق در داخل از یک سو برای حفظ موجودیتش از خطر داخلی تدارک می بیند و از سوی دیگر در برابر فشار از خارج می خواهد زمینه را برای انواع حرکت‌های اعم از ساخت و پاخت با کشورهای غربی تا رویا روئی احتمالی، مساعد نماید.

گرچه تضاد در درون کشورهای امپریالیستی و ضعف و ناکامی آمریکا در اشغال افغانستان و عراق باعث شده است تا رژیم

با مبارزه ای متحدانه، تهاجم رژیم اسلامی به حقوق مردم را درهم شکنیم!

ضدانقلاب فرهنگی ... بقیه از صفحه دوم

دموکراسی متکی ... بقیه از صفحه یکم

نتیجه این که بی تفاوتی سیاسی نسبت به احزاب موجود روز به روز افزایش می یابد و مردم بیش از پیش نگران آینده خود و فرزندانانشان هستند.

بدین ترتیب از نظر محتوایی، انتخابات پارلمان تارایستی که آس جامعه سرمایه داری در تاکید بر وجود دموکراسی از جمله در سوئد است، بر تزویر و ریا و شیره مالیدن بر سر مردم، استوار است.

و اما از نظر شکل، صرف نظر از این که احزابی که از ۴٪ کل آرا رای دهندگان کمتر بیآورند، وارد پارلمان نشده و تاثیری در سرنوشت جامعه در سطح بالا ندارند، وجود پادشاه به مثابه رئیس مملکت که گرچه مستقیماً در سیاست دخالت نمی کند اما بدون داشتن مسئولیت چندانی در قبال جامعه، به برکت مالیات کارگران و زحمت کشان بر تخت سلطنت موروثی نشسته و جامعه حقی در انتخاب پادشاه ندارد، خود نشان دهنده ی دوگانگی مزورانه ای است که دموکراسی را معلول و ناتوان می کند.

و این تمام مشکل دموکراسی نیست. از آن جا که احزاب شرکت کننده در مبارزات انتخاباتی بنا را بر گول زدن مردم و نه گفتن حقایق موجود می گذارند، در نتیجه مجبور به دست زدن به شیوه های متقلبانه می شوند که در انتخابات اخیر پارلمان سوئد، شاهد آن بودیم: احزاب برای خواندن دست حریف و شناختن تاکتیکهای انتخاباتی رقبا و زدن فن متقابل، وارد گود جاسوسی می شوند. نمونه ی کشف کلید رمزورود به اطلاعات کامپیوتری حزب سوسیال دموکرات توسط حزب لیبرال مردم، یکی از آخرین شگردهائی بود که بر علیه حزب سوسیال دموکرات به کار گرفته شد و جنجال بزرگی را در جامعه سوئد به پا نمود. جالب است که گفته می شود، سوسیال دموکراتها نیز از این جاسوسی از قبل خبر داشتند، اما آن را تنها دوهفته قبل از انتخابات ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۶ رو کردند تا حریف را که طبق نظرسنجی ها درصد بیشتری از آراء را داشت، فتیله پیچ کنند!

البته این کثافتکاریهای انتخاباتی به مراتب خفیف تر از ترفندهای انتخاباتی در ایران و یا آمریکا است و غیره که احمدی نژادهای ناشناخته را به ریاست جمهوری می رساند، بوش نادان و تبه کار را بر سر پر قدرت می نشاند و حتا در مکزیک کاندید دست راستی را از صندوق ها بیرون درمی آورد!

تقلب در محتوا و شکل دموکراسی، تاریخ چند هزار ساله دارد. دموکراسی پیوسته چنین تعریف شده است: "حاکمیت مردم یا حکومت مردم بر مردم!" اما همه می دانند

پائین تر رفتن سطح درآمد فقیرترین ها، بدتر شدن وضع معیشتی و بهداشتی بازنشسته گان، زنان بی شوهر سرپرست خانواده، بدتر شدن سلامت دندان شهروندان فقیر و کم درآمد که به علت گرانی معالجه از رفتن به نزد پزشکان دندان احتراز می کنند و غیره، نیستند. در جریان تبلیغات انتخاباتی، تمامی بحثها حول رفرم در مالیاتها از طریق کم کردن مالیاتهای کارفرمایان دور می زند - کم کردن مالیات کارفرمایان تحت این بهانه که آنها بی کاران را استخدام کنند (که نمی کنند!) و تامین این کسری از طریق کم کردن حقوق بازنشسته گان، کسر کردن و حتا عدم پرداخت کمک هزینه به بی کاران و غیره توسط بلوک بورژوازی، دور می زند که در دوره به قدرت رسیدن احزاب معروف به بلوک بورژوازی در گذشته، هیچ گاه تاکنون باعث کم شدن تعداد بی کاران نگشته است. و یا پیشنهادهای رفرمیستی جهت ایجاد بهبود اندکی در وضع اقشار فقیر توسط سوسیال دموکراتها، طی سه ربع قرن اخیر، معجزه ای تاکنون به وجود نیآورده است.

باید توجه کرد که شرکتیهای بزرگ سرمایه داری ترفندهای فراوانی برای فرار از پرداخت مالیات می زنند. اما مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم اساساً از مزد و حقوق ماهانه ی کارگران و زحمت کشان و تا آخرین دینار، حتا قبل از پرداخت مزد و حقوق به آنها و یا به هنگام خرید اجناس، کسر می شود و لذا درآمدی تضمین شده برای دولت است. این مالیاتها رقمی بالاتر از ۵۵٪ مزد و حقوق کارگران و زحمت کشان می باشد!

سالهاست که این بازی انتخاباتی تکرار می شود و با وجودی که حزب سوسیال دموکرات سوئد جزو نادرترین احزابی است که طی سه ربع قرن گذشته بیشترین موفقیت را در کسب آراء داشته و اداره جامعه را به دست گرفته است، اما بسیاری از مسائل اجتماعی هم چنان بدون جواب باقی مانده اند. به علاوه، با تلاش هیئت حاکمه سوئد در هم تراز کردن وضعیت و قوانین سوئد با قوانین جاری در اتحادیه اروپا، رفاه نسبی برتر سوئدیها نیز تدریجاً از دست آنها باز پس گرفته می شود و اوضاع مردم کوچه و بازار روز به روز وخیم تر می گردد و حتا به بهانه ی مبارزه علیه تروریسم، نیمچه امنیت قضائی شهروندان نیز پیوسته رنگ می بازد که دوربینهای مخفی و علنی، استراق سمع از طریق تلفون و یا کنترل پستهای الکترونیکی، تشدید حکم قضائی در مورد مجرمین، از جمله این کنترلهاست.

از این تضادها به نفع خویش بهره گیرد و مشکلاتی در اجرای سیاست تحریم یا تجاوز نظامی فراهم سازد، اما به تمامی غافل از آن است که در صورت تشدید تضاد با کشورهای امپریالیستی و بروز جنگ، مردم در کنار او قرار نگرفته و برعکس برای سرنگونی اش اقدام خواهند کرد. سردمداران رژیم به این واقعیت آگاهند و لذا روی خط سازش با غرب در تحلیل نهائی خواهند رفت.

کلیه ی طبقات مرتجع حاکم در جهان خطر انقلاب را بزرگ ترین در رابطه با حاکمیت خود می دانند و به همین جهت تا آخرین دم مرگ هم از پذیرفتن حقوق مردم امتناع می ورزند که انجام ضدانقلاب فرهنگی دوم نیز از آن جمله اند. در تاریخ نمونه ی این گونه برخورد فراوان است. مائو در دوران جنگ ضد ژاپون، در ارزیابی از سیاست دولت گومیندان در چین نوشت: "نخست باید با حزب کمونیست پیکار کرد" - این شعاری است که دولت گومیندان در سیچ صوفوف خویش بکار می برد. در حالی که مقاومت بر ضد ژاپون را در درجه دوم قرار داده است. امروز کلیه اقدامات نظامی وی نه در جهت نبرد با تجاوزکاران ژاپونی بلکه در جهت "باز ستاندن سرزمینهای از دست رفته" (سرزمینهای آزاد شده توسط ارتش سرخ کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست چین - ن) از مناطق آزاد شده چین و بر انداختن حزب کمونیست چین توجیه شده است. (خطر سیاست هارلی - ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۵ - جلد سوم از آثار منتخب - ص ۴۳۱)

متأسفانه در ایران ما فاقد حزب کمونیست بالتوریت و قوی سراسری هستیم که بتواند جنبش ضد رژیم و ضدامپریالیستی را مستقلاً سازمان دهد. مقاومتیهای مردمی گرچه به طور جداگانه، اما مستمراً توسط کارگران و زحمت کشان و ملل تحت ستم ایران پیش برده می شود. دشمنان امپریالیست مردم ایران هم در تلاش برای کشاندن این مبارزات به زیر چتر حمایت خود هستند. در چنین وضعیتی، چنانچه مردم ایران قادر به بازشناسی سیاست مزورانه ی امپریالیستی شوند، آن گاه تشدید اختناق و از جمله به راه انداختن ضدانقلاب فرهنگی دوم قادر به جلوگیری از رشد مبارزات توده ای نشده و با هر گامی که رژیم در جهت سرکوب شدیدتر بردارد، هستی خود را بیشتر در معرض ضربات کوبنده تر مردم قرار خواهد داد. و چنین باد!

از نظر قوانین بین المللی جرم است، زیرا مستقیماً قتل انسانها را در نظر دارد، که هم توسط اسرائیل در لبنان مورد استفاده قرار گرفتند و هم توسط آمریکا در عراق. در کشورهای باصطلاح دموکراتیک غرب حتی یک کشور را نمی توان یافت که غیر دموکراتیک بودن اسرائیل و آمریکا را - یک بار هم شده - بر زبان براند؟ برعکس این کشورها جزو بلوک کشورهای دموکراتیک طبقه بندی شده اند!

بدین ترتیب، تمامی فریادهای دموکراسی خواهی در کشورهای "متمدن" غرب در این خلاصه می شود که باید در کشورهای انتخاباتی صورت گیرد، نیروهای سیاسی وابسته به سرمایه داران به قدرت برسند و دموکراسی برای صاحبان قدرت جاری شود تا هر چه دلشان خواست، به انجام برسانند! و دیدیم که حتی در کشورهای خود این "منادیان" دموکراسی، باحداکثر شدت بیشتر و یا کمتر، با متوهم ساختن مردم و دست زدن به تقلب و انواع رسوائی نظیر رشوه دهی، تهدید و درباغ سبز نشان دادن، قدرت در دست اقلیت استثمارگر حاکم باقی می ماند. بگذریم از این که در درون حاکمین ایران برخی فراتر از این رفته و براساس تکیه به مذهب، با همین دموکراسی سر و ته بریده بورژوائی هم مخالفت کرده و مدعی اند که چون همه کارها دست خداست، لذا حق دادن به مردم براساس رای گیری از آن، دخالت در کار خداست و لذا صاف و پوست کنده می کوشند تا شمشیر استبداد مطلق سرمایه را در زیر ترازوی "دستگاه عدل الهی" بر بالای سر مردم نگهدارند!

دموکراسی از ابتدای اختراع اش در خدمت طبقات صاحب وسایل تولید قرار داشته و هنوز هم دارد. منتها به مصداق "زنگ کردن قورباغه و فروختن آن به مثابه بلبل"، طبقات حاکم طی قرون و اعصار و تا به امروز این شگرد را در منحرف کردن رای مردم مورد سوء استفاده قرار داده اند. طی این مدت اگر مردم حقی انسانی را به دست آورده اند، این ناشی از مبارزه و جان بازی آنها برای کشیدن حق خود از حلقوم طبقات حاکم بوده است.

در جامعه طبقاتی دموکراسی طبقاتی بوده و به نفع طبقه ی حاکم است و تا زمانی که طبقات استثمارشونده و تحت ستم قادر به از بین بردن این نظام نباشند به آزادی واقعی نخواهند رسید.

باید با مبارزه برای تحقق "اداره امور مردم

بشری اساساً بر پایه ی تولیدنعمات مادی و اقتصاد استوارند که بدون آن صحبت از روبنای اجتماعی نظیر فرهنگ و آموزش و پرورش، هنر و ادبیات، دموکراسی و دولت، مذهب و آئین و غیره بی معناست.

بنابراین وقتی در جامعه ی انسانی، اساس آن بر استثمار و ربودن ثمره کار فرد توسط فرد دیگر، گروه یا دولت معیار می شود، این بنای تقلبی به صورت احکامی نظیر "احترام به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع" حتی با توسل به ماوراءالطبیعه و ادعای این که "مالک اصلی خداست - این ودیعه چند روزی پیش ماست!" درآمده و تلاش می شود تا گردش چرخ جامعه به نفع حاکمان براساس دزدی و تقلب صورت گیرد.

احمدی نژاد اخیراً طی نامه ای به آنجلامرکل صدراعظم آلمان این واقعیت را چنین بیان کرده است: "در همه ادیان الهی و در نزد همه وجدانهای بیدار و فطرتهای پاک انسانی، جان و مال و نوامیس مردم با هر مذهبی و از هر نژادی و درهرشکلی محترم است." و این تنها ادعای احمدی نژاد نیست. در قوانین اساسی کلیه کشورهای سرمایه داری احترام به "مال مردم"، اصلی بدون خدشه است. آیا مالی که در اثر دزدی از ثمره کار دیگران کسب شده و سر به میلیاردها ثروت، کارخانه ها، کشتی ها، آسمان خراشها و غیره می زند، باید محترم باشد؟ فرق این دزدی با دزدی در سرگردنه، درچسب (جز در ظاهر پوشیده بودن اولی و عریان بودن دومی)؟

در نتیجه طبیعی است که جوامعی از قماش جامعه ای که احمدی نژاد، آنجلا مرکل و جورج بوش از آن دفاع می کنند متکی بر دزدی و تقلب باشد، در زیر بنا و به تبع آن در روبنا!

دموکراسی هم که در ظاهر امر در افواه عمومی به مفهوم حقوق برابر افراد در جامعه و احترام به حقوق بشر تجسم می شود، بنیاداً بر تقلب بنا شده است. حال این دموکراسی در سوئد اجرا شود و یا در اسرائیل! در ایران یا در آمریکا!

در یکی دو ماه اخیر، ما شاهد تجاوز نظامی اسرائیل به نوار غزه و لبنان بودیم. گفته می شود که طی جنگ سه هفته ای صهیونیستها در لبنان هزاران بمب خوشه ای بر سر مردم لبنان ریخته اند که ۱۰ سال وقت لازم خواهد شد تا آنها را کشف و خنثا سازند. استفاده از بمب خوشه ای و بمبهای شیمیایی و میکروبی

که مردم به گروههای مختلف و بعضاً کاملاً متضاد تقسیم شده اند که گاهی به خون یک دیگر تشنه اند که انعکاسش را در جنگهای وحشیانه ی هزاران ساله بر سر کسب قدرت و به بردگی کشاندن انسان توسط انسان، می توانیم سراغ بگیریم. به علاوه، در تاریخ به ندرت اتفاق افتاده است که به اصطلاح معروف انقلاب کبیر فرانسه، "بی تنبانها" یعنی مردم فقیر به قدرت رسیده باشند و حکومت در سراسر جهان دردست کسانی بوده است که صاحب وسایل تولید و توزیع و ثروت بوده اند.

وانگهی حکومت کردن اجباراً حکومت کننده و حکومت شونده را طلب می کند. حاکم بدون محکوم وجود نداشته و معنا هم ندارد. بدین ترتیب مردم به مثابه یک کل بر مردم به مثابه کل دیگری که خودش باشد حکم نمی راند. اما بخشی از مردم بر بخش دیگر حکم رانی می توانند بکنند. حکم راندن هم اجباراً مستلزم قبول حکم توسط دیگران است. لذا اجرای حکم اجباراً با دستگاه قهریه و زور قابل درک است تا تخطی کنندگان از اجرای حکم را سر جای شان بنشانند. قوه قهریه هم که کارش پیاده کردن قهر بر مردم است در صورتی قادر به چنین کاری می شود که زندگی اش تامین شود. بدین ترتیب به سهولت می توان درک کرد که حاکمین باید توانائی اجبر کردن تعدادی از افراد را در کسوت وزیر و وکیل و یا پلیس و ارتش و قاضی و زندانبان و غیره داشته باشند. هیچ کشوری را هم در جهان در طول تاریخ تا به امروز نمی توان یافت که فاقد ارتش و پلیس و دستگاه قضائی و زندان و غیره باشد.

چنین توانائی هم، با توجه به این که انسانها علاوه بر برخی تفاوتها اساساً از قوه فکری و جسمی کم و بیش یکسانی برخوردارند، جز از طریق جذب ثمره ی کار دیگران (با زور و یا با توافق) ممکن نیست. به دیگر سخن، بخشی از مردم که صاحب وسایل تولید، سرمایه و ثروت اند، حکم می راند و بخش دیگر که فاقد ثروت، سرمایه و وسایل تولیداند با توسل به قوه قهریه به حکم بر تبدیل می شوند.

بدین ترتیب، اولین تقلبی که در تعریف دموکراسی صورت گرفته است، مافوق طبقاتی کردن آن و ایجاد این توهم در میان مردم بوده است که گویا آنها همه در سر نوشت حاکمیت بر جامعه شریکند.

و اما ریشه این تقلب در کجاست؟ جوامع

از دموکراسی بورژوائی پیوسته طبقات حاکم سود برده و می برند!

دموکراسی متکی ... بقیه از صفحه چهارم

توسط خود مردم"، چهره ی سالوسانه ی "حکومت مردم بر مردم" را افشا نمود و دموکراسی را که از بدتولد معلول به دنیا آمد، نهایتاً از جامعه جهانی همراه با تقسیم جامعه به طبقات بالادست و فرودست بدور انداخت. تاریخ مصرف دموکراسی زمانی تمام خواهد شد که انسانهای آزاد و برابر از نظر حقوق اجتماعی، اداره امور جامعه را مشترکاً به دست گیرند و از قوه قهریه و سرکوب اثری باقی نماند.

۱۶ شهریور ۱۳۸۵ - ک. ابراهیم

۵ سال پس از .. بقیه از صفحه اول

نشد. قرن بیستم شاهد انقلابات بزرگی نظیر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و انقلاب اکتبر ۱۹۴۹ چین شد. رشد و پیروزی جنبشهای آزادی بخش در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و دست یافتن بسیاری از این کشورها به استقلال سیاسی نیز عمدتاً در این قرن صورت گرفت.

اما جنگ سرد که بعد از پایان جنگ جهانی دوم بین دبلوک سوسیالیستی و امپریالیستی به ابتکار امپریالیسم آمریکا و انگلیس شروع شد، پس از به قدرت رسیدن رویزیونیستها در شوروی و تبدیل نظام سوسیالیستی شوروی به نظامی سوسیال - امپریالیست، در رقابت بین دو ابرقدرت آمریکا و شوروی تبلور یافت. فروپاشی بلوک سوسیال - امپریالیست در اوایل دهه ۱۹۹۰، ابرقدرت آمریکا را به یکه تازمهاجمی در پیشبرد سیاست نئولیبرالیسم تبدیل نمود و چنین توهمی در رهبران کوته بین آمریکا به وجود آمد که قادرند امپراتوری جهانی سرمایه را در زیر رهبری آمریکا برجانیان مستولی نمایند و این بار قرن ۲۱ را قرن آمریکا گردانند!!

در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰، کمی بیش از یک ماه پس از آغاز بحران در منطقه خلیج فارس، جورج بوش (پدر) در مقام ریاست جمهوری آمریکا در نشستی با نمایندگان کنگره آمریکا، شعار "نظم نوین جهانی" را مطرح ساخت و گفت: "تاکنون حدود صد نسل برای تامین صلح مبارزه کرده اند و امروز این جهان نو برای پیدایش خود مبارزه می کند. جهانی بکلی متفاوت با آنچه

که ما شناخته ایم. جهانی که در آن، قانون حقیقی و نه قانون جنگل بر روابط ملتها حکمفرمائی کند" (به نقل از کتاب آندره فونتن - نظم نوین جهانی، یکی بدون دیگری - نشرفاخته ۱۳۷۱ - ص ۲۴۵)

این ادعای دروغین که از زبان "گرگ در لباس میش" بیان شد، در شرایطی صورت می گرفت که تنها در شهر نیویورک ۲۳٪ جوانان سیاه پوست بین ۲۰ تا ۲۹ ساله یا در زندان به سر می بردند و یا به طور مشروط از زندان آزاد شده بودند. (همان جا - ص ۲۴۸)

از اولین هنرنمایی های "نظم نوین جهانی"، جنگ خلیج فارس بود با بمبارانهای شدید و استفاده از اورانیوم تضعیف شده که نه تنها برای عراقیها بلکه برای سلامت سربازان آمریکائی، انگلیسی، ایتالیائی و غیره مشکلاتی پیش آورد که تا حد ممکن مخفی نگه داشته شد. به دنبال آن نیز تحریم اقتصادی عراق به مدت ۱۲ سال ادامه یافت که حاصلش از بین رفتن ۵۰۰ هزار کودک عراقی بود که از فقدان دارو و مواد غذایی جان باختند. جورج بوش پدر پیام آور استقرار قانون جنگل شد و این روند بعد از آن نیز توسط رئیس جمهور آمریکا بیل کلینتون ادامه یافت که از جمله در بمباران کارخانه شیمیائی سودان و گسیل نیرو به سومالی را می توان نام برد که جز سرشکستگی نتیجه ای برای امپریالیسم آمریکا در بر نداشت.

دومین خیز بزرگ "نظم نوین" امپریالیستی، کشاندن کشورهای آمریکای لاتین به زیر سلطه ی "نئولیبرالیسم" بود که قبل از طرح این نظم کذائی عمل می نمود که نتیجه اش غارت وحشیانه ی ثروتها و استثمار نیروی کار ارزان کشورهای منطقه بود که فقر گسترده ای را سبب شد و جنبش جاداشدن از زیر سلطه ی آمریکا در آن منطقه شدت گرفت. مردم آمریکای لاتین هم اینک دارند "قانون جنگل" اهدائی آمریکا را با مبارزه ای پیگیر از صحنه ی آن منطقه پاک کرده و به زباله دانی واشنگتون می فرستند.

سومین اقدام در راستای "نظم نوین"، تکمیل فروپاشی بلوک شرق، تجزیه ی حداکثر ممکن این بلوک و تبدیل آنها به اقمار آمریکابود. در این زمینه به دلیل ناراضی بودن مردم بلوک شرق از عملکرد سوسیال امپریالیسم روسیه، کار آسانتر جلورفت. "انقلابهای" غیر سرخ یکی پس از دیگری با کمک مالی آمریکا سازمان داده شد و حتا پایگاه نظامی و زندانهای مخفی سیا در آنها به وجود آمد، اما از آزادی و رفاه خبرچندانی نشد و جملگی نیز به پایگاه آمریکا

تبدیل نشدند.

و بالاخره چهارمین خیز در تحقق "نظم نوین" به رهبری آمریکا، که در زمان ریاست جمهوری جورج بوش (پسر) صورت گرفت، چهره ی پلید و چشمان خونگرفته ی امپریالیسم آمریکا را عیان تر ساخت. اقدام مشکوک تروریستی که جهان را تکان داد، بازهم در ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱) رخ داد. در میان افکار عمومی جهانیان این نظر قوت می گیرد که این عمل تروریستی در ابعادی چنان وسیع کار یک گروه تروریستی نبوده و توسط سازمانهای جاسوسی آمریکا و اسرائیل و دارودسته ی بن لادن به مثابه عامل اجرای پروژه، سازمان داده شده است.

پس از بروز این حادثه، بوش در اولین نطق خود جنگ صلیبی با مسلمانان را مطرح ساخت. اما به دلیل این که مرتجعین حاکم در تعدادی از کشورهای اسلامی نظیر عربستان سعودی، مصر، اردن، پاکستان و غیره در وضعیت سختی قرار گرفته و ممکن بود در اثر فشار مردم سقوط کنند، بوش "جنگ بی پایان با تروریسم" را پیش کشید و واقعی فتح خاورمیانه در زیر شعار "جنگ تمدنها" صورت می گیرد که بدون پیروزی در این جنگ، امپریالیسم آمریکا روز به روز بیشتر، موقعیت برتر خود را در جهان از دست خواهد داد. به علاوه، درست ۴ روز پس از حادثه ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تانکهای اسرائیل وارد جنین و رام الله و برای اولین بار وارد جریکو در فلسطین اشغالی شدند و تعدادی از مردم بی دفاع فلسطین را به قتل رساندند.

طلبهای جنگ به صدا درآمدند. در اکتبر ۲۰۰۱، افغانستان در زیر بمباران جنگنده های آمریکا قرار گرفت و در همدستی با مرتجعین "اتحادیه شمال" که بنیادگرایانی از نوع طالبان بوده و مورد نفرت مردم افغانستان می باشند، هجوم به کابل آغاز شد. اما این پایان کار نبود.

با سرهمبندی کردن دروغ و متهم نمودن رژیم صدام حسین به داشتن سلاح کشتار جمعی و رابطه با القاعده، در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ حمله قوای آمریکا و متحدینش به عراق آغاز گشت.

در ادامه ی نقشه ی متحقق ساختن "خاورمیانه بزرگ" به اصطلاح دموکراتیک، بعد از هجوم به عراق، نوبت به ایران رسید که در "محور شرارت" بوش (عراق، ایران و کره شمالی) قرار داده شده بود. اما مقاومت و

زنده باد دموکراسی شورائی، زنده باد سوسیالیسم!

در خاورمیانه است جهت تحقق امپراتوری جهانی سرمایه. هدف رژیم جمهوری اسلامی نیز از رودرونی احتمالی با متجاوزین امپریالیست تلاش برای حفظ موقعیت حاکم خود در ایران و گسترش اهداف هژمونی طلبانه اش در خاورمیانه است.

در چنین شرایطی، در صورت تجاوز امپریالیسم و حرکت در جهت اشغال ایران، وظیفه‌ی کمونیستها عبارت خواهد بود از جنگ مسلحانه علیه حاکمین و امپریالیسم و بسط و توسعه‌ی مناطق آزاد شده تا نهایتاً آزادی کل کشور حاصل آید.

در پنجمین سال گرد حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، استراتژی تحقق "خاورمیانه بزرگ" یعنی نفوذ و به زیر سلطه درآوردن خاورمیانه توسط امپریالیسم آمریکا، با شکست روبه رو شده است. این شکست، پیروزی مردم مبارز خاورمیانه است که از هیبت امپریالیسم نهراسیدند و با آن به مبارزه پرداختند. نقش فعال کمونیستها در این نبردها می‌تواند در ایجاد خاورمیانه‌ای آزاد از ظلم و ستم امپریالیسم و مرجعین حاکم بسیار موثر افتد. عدم توجه به این مسئله و پافشاری روی "خودمرکز بینی" و "گروه‌گرایی" و از این طریق تضعیف رهبری انقلابی و پیشرو طبقه‌ی کارگر، ابتکار عمل را به دست بنیادگرایان اسلامی خواهد داد که در صورت پیروزی، دمار بیشتری از طبقه‌ی کارگر ایران، زحمت کشان و در پیشاپیش آنها از کمونیستها در خواهند آورد.

از دخالتگری امپریالیستی ناممکن بود. مردم جهان تشنه‌ی آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی هستند و انجام این رسالت تاریخی نه بردوش آدمکشان حاکم بر آمریکا بلکه بردوش طبقه کارگر جهان است که با هرگونه استثمار و ستم طبقاتی و انواع تبعیضها و دخالتگریها در امور مردم جهان مخالف است.

اما فتنه‌گرهای امپریالیسم تا شکست نهائی و پایان حیاتش در کره زمین، ادامه خواهد یافت. در مقابل این فتنه‌گرها هم تنها مبارزه‌ی رودرو و مقاومتی توده‌ای نقش تعیین کننده دارد.

فعالیت‌های دیگر نظیر مبارزه عمومی برای صلح و مخالفت با جنگ تا وقتی که از سطح حرف به سطح عمل نرسند، لازمند، اما به هیچ وجه کافی نیستند.

روسیه‌ی تزاری تنها با اعلام "نه به جنگ جهانی امپریالیستی اول!" از میان برداشته نشد. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و سپس انقلاب اکتبر همان سال بود که توانست نظام امپریالیستی - فئودالی روسیه را برای همیشه از قدرت به‌زیر بکشد.

چین نیمه مستعمره - نیمه فئودال نیز با شعار "تجاوزگران ژاپون از چین بیرون روید!" به استقلال و آزادی رسید. در نبردهای سخت و رودرو، ارتش سرخ کارگران و دهقانان چین تحت رهبری حزب کمونیست تکه به تکه خاک چین را از دست اشغالگران ژاپون پس گرفت و سپس دولت خیانتکار مرکزی به رهبری چیان‌کای چک را که نوکر امپریالیسم آمریکابود، از قدرت به زیر کشید.

مقاومت مسلحانه‌ی مردم عراق در برابر تجاوز امپریالیستی، و مردم لبنان در برابر تجاوز صهیونیستی، نیروهای متجاوز را در عراق و لبنان زمین‌گیر کردند. در عراق متجاوزان هر روز بیشتر در باتلاق جنگ در عراق فرو می‌روند. در حالی که تظاهرات باشکوه ۱۵ تا ۳۰ میلیونی مردم جهان در اعتراض به جنگ افروزی بوش در عراق، مانع تجاوز نگردید.

این درس‌گرانهائی است که نیروهای مترقی و آزادی خواه ضد امپریالیست، ضد جنگ، ضد تجاوز و مدافع استقلال ایران و به‌ویژه نیروهای مدافع طبقه کارگر و سوسیالیسم باید از آن بیاموزند.

هدف آمریکا از تجاوزی احتمالی به ایران هم، نه رهائی مردم ایران از ظلم و جور حاکمین اسلامی، بلکه کسب موقعیت برتر

مبارزه در افغانستان و عراق علیه ارتشهای متجاوز نشان داده بود که حمله به ایران به مراتب سخت‌تر خواهد بود. به ویژه این که از سال ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۰۵ دولت آمریکا حدود ۴۰۰ میلیارد دلار مخارج نظامی داشته، بدون این که موفقیت چندانی حاصل کرده باشد (رجوع شود به صحبت سناتور رون پاول در کنگره آمریکا در ۵ آوریل ۲۰۰۶) و آغاز جنگی دیگر می‌توانست کمر اقتصاد آمریکا را بشکند. این سناتور آمریکائی در نقد سخنان بوش گفت که: "طرح استراتژی امنیت ملی بوش در سال ۲۰۰۶، به همان اندازه وحشت‌آور است که طرح جنگ پیشگیرانه‌ی او در سال ۲۰۰۲!" بوش مدعی شد که: "مقابله با ایران، بزرگترین چالشی است که آمریکا پیش رو دارد".

به همین علت امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل کار را از لبنان آغاز کردند، زیرا معتقد بودند که رژیم جمهوری اسلامی، حزب الله لبنان را مسلح کرده و در صورت تجاوز به لبنان، ایران سوریه ساکت ننشسته و بدین ترتیب بدون به وجود آمدن اشکالی در عرصه‌ی بین‌المللی و با خاطری آسوده می‌توانستند به جنگ احتمالی علیه سوریه و ایران دست زنند.

پرونده‌ی ایران هنوز بسته نشده و گرچه تلاش‌های دیپلماتیک زیادی از جانب اروپائیان در جریان است تا مشکل از طریق مسالمت‌آمیز حل شود، ولی حاکمان آمریکا هنوز هم از تهدید نظامی دست برنداشته‌اند. بعد از گذشت ۵ سال از تجاوز آمریکا به حقوق کشورهای کوچک، استراتژی ایجاد "خاورمیانه بزرگ" باشکستی مفتضحانه رو به‌رو شده و در انظار جهانیان، آمریکا به‌مثابه بدترین دشمن استقلال و آزادی کشورها شناخته شده است. در عین حال قدر قدرتی صهیونیستها در خاورمیانه نیز زیر علامت سؤال رفته و هیئت حاکمه‌ی اسرائیل با بحران رو به‌رو شده است.

مجموعه حوادثی را که طی ۱۶ سال بر شمرديم، نشان می‌دهند که علارغم زیانهای جبران‌ناپذیر جانی و مالی که در اثر تهاجمات نظامی و دخالتگری امپریالیسم آمریکا در امور کشورهای دیگر پدید آمده، اما خط سرخی در عکس‌العمل به تجاوزات آمریکا می‌توانیم ملاحظه کنیم: بدون مقاومت و مبارزه و جان‌بازی مردم جهان در برابر امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم، جلوگیری



www.ranjbaran.org



شکست نهائی استراتژی تهاجمی آمریکا به نفع بشریت مترقی است!

نظرات سیاسی احزاب، سازمانها و یا افراد و متعاقب آن به خطر افتادن پایه های لوزان حاکمیتشان که متکی بر استثمار و ستم طبقاتی است، افراد سیاسی را به زندان می اندازند، داس مرگ را دائما بر بالای سر آنها می چرخاند تا یا از نفس افتاده و بمیرند و یا تسلیم شده و به عقایدشان پشت پا یزنند و از این طریق در روند مبارزاتی مردم علیه حاکمان "خلل" به وجود آورند.

زندانی سیاسی در نتیجه گروگانی است از صفوف مخالفان رژیم . زندانی کردن انسانهای سیاسی، عملی است تروریستی که به تنهایی کافی است تا نشان دهد رژیمی که چنین برخوردی را به شهروندان خود دارد، رژیمی تروریستی است.

رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که به هیچ قانونی جز قانون زور و ستم عریان پای بند نیست از ابتدای روی کار آمدنش، و برخلاف ادعاهای قبلی اش، از زندانها مدرسه ساخت. برعکس عمل کرد و بر تعداد زندان و زندانی افزود. شکنجه سکه رایج در زندانها شد و در ابعادی بیشتر و خشن تر از زمان رژیم سابق ادامه یافت. اعدامهای خیابانی روزانه، گاه در ابعاد صدها نفری در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۶۲ به اجرا درآمد؛ گاه در ابعاد هزاران نفری - همانند اعدام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷- اعمال شد؛ گاه در شکار انسانهای آزادی خواه و کشتار بی رحمانه آنها تحت عنوان قتلهای زنجیره ای و عنکبوتی در سالهای ۱۳۷۷-۱۳۷۹ ادامه یافت و گاه در شکل سنگسار زنان به جرم عشق ورزیدن و غیره پیش برده شد تا با این اعمال قرون وسطائی زهر چشم از مردم گرفته و کشتی شکسته خود را بر روی دریائی از خون نگهدارد.

بدین ترتیب تنها دو نهاد رژیم در ۲۸ سال حاکمیت و جنایت پیشه اش توانسته اند فعال باشند: استثمار بی حد و مرز در میدانهای تولیدی و صدور حکم اعدام و شکنجه و تجاوز به حقوق مردم توسط دادگاههای قرون وسطائی آن.

ولی فیض مهدوی، زندانی سیاسی محکوم به حبس ابد (با یک درجه تخفیف) که اخیرا در اثر اعتراض به وضعیت نامطلوبش در زندان رجائی شهر کرج، پس از ۹ روز اعتصاب غذا در اثر سگتگی مغزی درگذشت، آن هم حدود یک ماه پس از جان باختن اکبر محمدی دانش جوی مبارز مخالف رژیم، نمونه دیگری است که نشان می دهد که این طرز از میان برداشتن زندانیان سیاسی روش جدیدی است که ظاهرا کمترین اتهام را در از بین بردن مخالفان، به رژیم وارد می سازد!

به مصداق "الخائن و خائف"، رژیم در ۱۴ شهریور مذبحخانه مدعی شد که وی خودکشی کرده است و برای توجیه این عمل مزورانه خود، بیهوده به زندانیان سیاسی در زندان رجائی شهر فشار آورد تا اقرار کنند که وی خودکشی کرده است!

این ترغیب جدید رژیم در ازپا درآوردن زندانیان سیاسی از طریق سرکوب عریان را باید قویا افشا کنیم. باید صدای اعتراض خود را علیه کشتار زندانیان سیاسی توسط گروگان گیران حاکم، رساتر سازیم و متفقا و یک صدا خواستار آزادی بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی گردیم.

سران ارتجاعی جمهوری اسلامی حتما در آغاز پایان حاکمیت ننگینشان هرگز با میل و رغبت حاضر به آزاد کردن زندانیان سیاسی و احترام به حقوق دیگر زندانیان نبوده و نخواهند شد. لذا با مبارزه ای پیگیر باید آنها را وادار به عقب نشینی نمائیم و همانند زمستان سال ۱۳۵۷ که رژیم شاه در اثر مبارزات مردم مجبور به آزاد کردن زندانیان سیاسی شد، این بار نیز رژیم جمهوری اسلامی را وادار به تسلیم کنیم.

مرگ بر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی! زندانیان سیاسی بی قید و شرط آزاد باید گردند!

زنده باد سوسیالیسم، رهاکننده بشریت از استثمار و ستم طبقاتی!

۱۶ شهریور - حزب رنجبران ایران

درباره سیاست .. بقیه از صفحه ۱۵

کرد، بلکه باید در همه حال با آنها رفتاری صدیقانه و مهربانانه داشت. این سیاست باید در مورد کلیه اسیران، هر قدر هم که مرتجع باشند، بکار برده شود. این سیاست در منفرد ساختن اردوی ارتجاع بسیار مؤثر است. به خائنین، مشروط بر اینکه از فعالیت ضد کمونیستی دست برداشته باشند، باید امکان داد که خود را اصلاح کنند، به استثنای آنهایی که مرتکب جنایات فاحشی شده اند؛ اگر خائنین بخواهند به راه انقلاب بازگردند می توان آنها را پذیرفت ولی نباید اجازه داد که دوباره به حزب بپیوندند. مأموران عادی دوائر اطلاعات گومیندان را نباید با جاسوسان ژاپنی و خائنان به ملت در یک عرض قرار داد، باید بین آنها فرق گذاشت و با آنها رفتاری متفاوت داشت. باید به این وضع مغشوش که هر اداره ای و هر سازمانی می تواند اشخاص را بازداشت کند خاتمه داد؛ باید به منظور استقرار نظم انقلابی به سود مقاومت ضد ژاپنی مقرر داشت که به استثنای واحدهای ارتش که در جریان عملیات

اند فقط مقامات قضائی و مقامات امنیت عمومی دولت حق بازداشت دارند.

درباره حقوق خلق. باید مقرر کرد که همه مالکان ارضی و همه سرمایه دارانی که با جنگ مقاومت ضد ژاپنی به مخالفت بر نمی خیزند مانند کارگران و دهقانان از حقوق شخصی، از حق مالکیت، از حق رأی، از آزادی کلام، آزادی اجتماعات، آزادی اتحادیه ها، آزادی عقیده و ایمان برخوردارند. ارگانهای دولتی فقط بر ضد کسانی به اتخاذ تصمیم دست می زنند که در پایگاههای ما به خرابکاری و یا شورش انگیزی بپردازند، سایرین تحت حمایت ارگانهای دولتی خواهند بود و مداخله در کار آنها روا نیست.

درباره سیاست اقتصادی. ما باید صنعت، کشاورزی و گردش کالاها را فعالانه گسترش دهیم. باید سرمایه داران را تشویق کنیم که در صورت تمایل به مناطق پایگاهی ضد ژاپنی بیایند و در آنجا مؤسساتی دایر کنند. باید بنگاههای خصوصی را تشویق کنیم و بنگاههای دولتی را فقط بخشی از مجموع مؤسسات بدانیم. منظور از این اقدامات تأمین نیازمندیهای ما با منابع خودمان است. باید از وارد آوردن لطمه بر هر بنگاه مفیدی اجتناب ورزید. سیاست گمرکی و سیاست پولی باید با سیاست اساسی ما که گسترش کشاورزی، صنعت و تجارت است بخواند و با آن برخورد نکند. اقتصاد را در سرزمین پایگاهها جدا و دقیقاً و با احتراز از هر گونه بی مبالائی سازمان دادن، تا نیازمندیهای ما با منابع خودمان تأمین شود - این است شرط اساسی بقاء طولانی پایگاهها.

درباره سیاست فرهنگ و آموزش. باید توجه خود را بر روی ارتقاء سطح معلومات و فن که برای مقاومت ضد ژاپنی ضروری است و بر روی ترویج آنها و همچنین بر روی پرورش غرور ملی در میان توده های خلق متمرکز ساخت. باید به عناصر بورژوازی لیبرال از بین معلمان، فرهنگیان، روزنامه نگاران، دانشمندان، مهندسان و تکنسین ها اجازه دهیم که به پایگاههای ما بیایند و با ما در اداره مدارس، انتشار روزنامه ها و سایر امور همکاری کنند. باید روشنفکرانی را که در کار مقاومت ضد ژاپنی نسبتاً فعال اند به بنگاههای آموزشی خودمان جلب کنیم، دوره کوتاهی برای پرورش آنها بگذاریم و سپس آنها را برای کار در ارتش، در ارگانهای دولتی و کار اجتماعی بفرستیم؛ باید آنها را بی باکانه به صفوف خود جلب کنیم، مورد استفاده قرار دهیم و بالا بکشیم. نباید از بیم رخنه عناصر مرتجع به دور خود تار ببتیم. ناگزیر عده ای از این عناصر به صفوف ما رخنه خواهند کرد ولی ما پیوسته فرصت خواهیم داشت که آنها را در جریان آموزش و کار کنار بگذاریم. باید در هر پایگاهی به ایجاد چاپخانه، به نشر کتب و روزنامه ها بپردازیم، دوائر توزیع و تحویل مطبوعات را سازمان دهیم. باید از تمام امکانات استفاده کنیم تا در کلیه پایگاهها مدارس بزرگ کار دائر شود، هر چه این مدارس بزرگتر و متعددتر باشد بهتر است.

مدت ۶ ساعت زندانی کردند، چون که سنگ پرانده بود.

شکنجه و تجاوز

هم سازمانهای حقوق بشر فلسطینی و هم سازمانهای بین المللی درمورد استفاده اسرائیل از شکنجه مدارک مفصلی دارند. اشکالی از تحقیر که زندانی را از پیا درمی آورد. تقریباً ۸۵٪ سازمانهای فلسطینی گزارش از بد رفتاری منظم و از جمله دستبند قبانی، کتک شدید، حبس انفرادی و پراتیک ترس آور نظیر کشیدن کیسه به سر زندانی می دهند.

استانداردهای موجود در زندانهای اسرائیل ربطی به قوانین پایه ای حقوق بشر ندارد که توجه به سلامتی زندانیان را مورد تاکید قرار می دهد. نمونه سلیمان دریغه، مرد ۵۳ ساله از طیبیه در ساحل غربی را در نظر بگیریم. دریغه در زندان هاشارون در ۲۵ آوریل، درد در قفسه سینه اش را به مقامات زندان اطلاع داد و درخواست ملاقات با دکتر زندان را نمود. به جای بررسی جدی مرض، به او چند قرص آرام بخش داده شد و به سلولش بازگردانده شد. او شب مرد و ۱۳ همین زندانی بود که بعد از شروع انقراضه در زندان مرده اند.

درعین حالی که اکثریت زندانیان مرد هستند، بیش از ۱۰۰ زن در اسرائیل زندانی اند. از سپتامبر ۲۰۰۰ حداقل ۲ زایمان در زندان روی داده است. درحالی که گزارش

قضات باتوجه به احکام بازداشت مبتنی بر پرونده ای که به طور مخفی در دست دارند و به بازداشتی و وکیل اش نشان نمی دهند (سیاستی که بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در جهان غرب امر پذیرفته شده ای است)، تصمیم گرفته و رای صادر می کنند. بازداشت اداری، چیز جدیدی برای فلسطینیها نیست. این امر بعد از ایجاد دولت اسرائیل، ابتدا در سرزمینهای اشغالی در سال ۱۹۴۸ برای تعداد کمی از فلسطینیان که شهروند اسرائیل باقی ماندند و سپس از سال ۱۹۶۷ برای اعمال حاکمیتی آهین در ساحل غربی و نوار غزه به اجرا درآمد.

به عنوان نویسنده ای انگلیسی، من موظف به بیان این واقعیت هستم که قواعد اضطراری که به نیروهای اسرائیل این حق را می دهند که درمورد بازداشتی ها چنان تصمیماتی را بگیرند، قوانین قیمومیتی هستند که قبلاً با هدف باز نگهداشتن عربها و یهودیان از سرنگون ساختن اشغال استعماری فلسطین، توسط انگلستان تهیه شده بودند. تحت سلطه رژیم بریتانیا، صهیونیستهای یهودی در فلسطین به تلخی شکایت داشتند که حقوق پایه ای آنها توسط اشغالگران بریتانیایی زیر پا گذاشته می شود. مع الوصف آنها به محض این که به قدرت رسیدند، تصمیم گرفتند چنین قواعد "اضطراری" یا "امنیتی" را درمورد اعراب به کار ببرند.

کودکان

دفاع از حقوق کودکان بین المللی جدیدترین آمار را ارائه می دهد: تا ماه ژوئن ۲۰۰۶، تعداد ۳۸۸ کودک فلسطینی در زندانهای اسرائیل بودند. بیشتر از چندین صد نفر از تعداد فوق، اکنون بالغ شده اند، اما موقع دستگیری کودک بودند. وزارت زندانیان فلسطینی مدعی است که بیش از ۳۰۰۰ کودک از سپتامبر ۲۰۰۰ در اسارت اسرائیل هستند که اکثر آنها به خاطر سنگ پرانی دستگیر شده اند. طبق قانون اسرائیل، کودکان باید به سن ۱۶ سالگی برسند تا بتوانند دادگاهی شوند. اما در عمل، آنها کودکان ۱۲ ساله را به دادگاه می کشانند.

سیاست اسرائیل درمورد نوجوانان نه تنها قانون خود اسرائیل را زیر پا می گذارد، بلکه از قوانین بین المللی نیز تخطی می کند که تاکید دارند که یک انسان قبل از ۱۸ سالگی بالغ نمی شود. اسرائیل تنها خود را به کودکان محدود نمی سازد. در هفته های اخیر (مه ۲۰۰۶) دفاع از کودکان بین المللی گزارش داد که در ساحل غربی کودک ۵ ساله ای را از دست پدرش گرفته و به

توسط فلسطینیان در غزه را تقبیح می کنند. آنها از برخورد به این واقعیت اجتناب می ورزند که چندین هزار فلسطینی دهها سال است که در اسرائیل زندانی هستند. بسیاری بدون دادگاه و تحت عنوان "بازداشت اداری" در اسارتند و به آنها اجازه داده نمی شود در چارچوب نظام قضائی اسرائیل، یا تحت قوانین بین المللی، پرونده شان مورد رسیدگی قرار گیرد.

بیش از ۸ هزار زندانی

وقتی که سازمانهای حقوق بشر اسرائیلی شکایت دارند که در به دست آوردن آمار رسمی درمورد تعداد زندانیان فلسطینی از منابع دولتی مشکل دارند، برای روزنامه نگاران خارجی تهیه آمار جدید بسیار سخت است. طبق نظر سازمان بتسلم، در ژانویه ۲۰۰۶، حدود ۸۲۰۰ نفر فلسطینی تحت بازداشت قرار داشتند. ریز این اطلاعات عبارتند از: ۳۱۱۱ نفر زیر نظر ارتش هستند (که از آنها ۷۴۱ نفر بازداشت اداری هستند) و ۵۱۲۸ نفر در زندانهای دیگر اسرائیل قرار دارند (که ۵۳ نفر آنها بازداشت اداری می باشند). دیگر سازمانها، تعداد زندانیان را در این حدود دانسته و زندانیان سیاسی فلسطینی را شامل این تعداد ذکر می کنند.

شهروندان اسرائیل در بسیاری از شهرهای فلسطینی آزادی بیان سیاسی ندارند

بر اساس نظر انجمن زندانیان سیاسی فلسطینی، در مارس ۲۰۰۵، ۱۹ زندانی محکومیتی ۲۰ ساله دارند. ۱۴۰ نفر دیگر ۱۵ سال یا بیشتر دارند (به نقل از سامراسد، مرکز فلسطینی، آمریکا). طبق گزارش وزارتخانه زندانیان فلسطینی و زندانیان سابق، ۴۰۰ نفر از این زندانیان قبل از پیمان اسلو دادگاهی شده اند و طبق توافقات این پیمان می بایستی آزاد می شدند.

زندان اداری

زندان اداری دقیقاً به چه معنا است؟ این به معنای زندانی دادگاهی نشده و یا زندانی ای است که محکومیتش تمام شده، اما آزاد نگشته است. قرار نظامی ۱۲۲۹ (مصوبه ۱۹۸۸) این حق را به ارتش اسرائیل می دهد که بازداشت شدگان فلسطینی در منطقه اشغالی را تا ۶ ماه بدون محاکمه نگهدارد. و این عمل را می تواند به کرات تمدید کند.

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

جلوه‌هایی از .. بقیه از هشتم

شدند؛

می‌شود حتا مردان در زندان مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند، زنان زندانی در این مورد بسیار آسیب پذیرترند. زنان را وادار می‌کنند تا در مقابل محافظان که اکثرشان مرد هستند، لخت شوند و مورد برسیهای بدنی سخت و وحشیانه قرار بگیرند. بسیاری از زنان زندانی، جزئیات تجاوزات جنسی توسط نظامیان اسرائیلی و روسای زندان را بیان داشته‌اند. این گونه تجاوزات به زنان به خاطر وادار کردن فشار روی مردان خانواده زنان جهت تسلیم شدن، صورت می‌گیرد.

تاثیرات درازمدت زندان در جامعه فلسطین

تاثیر زندانی کردن درازمدت و درابعاد وسیع را نباید کم گرفت. واقعیت وجود وزارت امور زندانیان کنونی و سابق فلسطین نشان از نگرانی درمورد آنها است. به طورمثال، کارمندان پروژه انجمن روان سلامتی غزه گزارش می‌دهند که تعداد فزاینده‌ای از مردم از بازداشت و شکنجه طولانی مدت رنج می‌برند. سازمانهای غیر دولتی و دولت قادر به جواب گوئی به ناراحتی های فوری ناشی از حملات نظامی اخیر نیستند ، چه رسد به راه یابی برای تاثیرات روانی موجود در زندانیانی که دراسارت طولانی مدت هستند و بی کاری و فقر خانواده های آنان؟ برخلاف نظر ارتش اسرائیل، اکثریت عظیم زندانیان فلسطینی معتقدند که چاره حل تضاد در توسل به قهر نمی باشد.

* * * * *

گزارش هفتگی درباره تجاوزات به حقوق بشر

اسرائیل درمناطق اشغالی فلسطین

۲۴ - ۳۰ اوت ۲۰۰۶

(مرکز فلسطینی حقوق بشر)

نیروهای اشغال گر اسرائیلی مناطق کشاورزی را در هل حول و بیت عمر با خاک یکسان کردند تا بتوانند قطعاتی از دیوار الحاقی را بسازند. این نیروها حمله به غیرنظامیان و فقر درمناطق اشغالی را شدت بخشیده اند. طی این مدت :

- ۳۰ فلسطینی و از جمله ۳ کودک، یک جوان معلول از نظر روانی و یک زن توسط این نیروها به قتل رسیدند؛
- ۲۰ نفر در الشجاعیه واقع در حوالی شهر غزه کشته شدند؛
- ۳ نفر در ساحل غربی اعدام شدند؛
- ۵۲ نفر غیرنظامی فلسطینی و از جمله ۱۸ کودک و یک زن توسط آتش باران مجروح

حمله احتمالی به .. بقیه از شانزدهم

- بانک جهانی ، صندوق بین المللی پول و سازمان جهانی تجارت - بر کشورهای جنوب اعمال می‌گردند. قبول تقاضاهای جهانی شدن که در آنها نوع توسعه تحت فرمان گسترش سرمایه فراملیتی قرار دارد، پیوسته منجر به گسترش و پیش‌برد عمیق نابرابری در سطح جهانی می‌گردد.

فرضیهی پنجم : گزینه‌ی دلخواه آمریکا (نظامی‌گری و جهانی کردن خدمات مستقیم نظامی) ضرورتاً در خدمت منافع اروپا و ژاپن نیست. این فرضیه مشتق از فرضیه ای دوم است. هدف آمریکا در میان سایر مسائل ، قرار دادن اروپا و ژاپن (شرکای اصلی آمریکا در " امپریالیسم گروهی ") در موقعیتی مطیع و وابسته به واشنگتن است. آمریکا از طریق نظامی سازی سیاست خارجی و تسط بلامنازع بر منابع حیاتی (به‌ویژه منابع سوخت) کوشش می‌کند که به این هدف خود برسد. بسیاری از اروپاییان و ژاپنی ها می‌دانند که جنگهای " ساخت آمریکا " (در افغانستان ، عراق ، فلسطین ، لبنان و) در جهت کسب هژمونی نفتی، جنگ بر علیه اروپا و ژاپن است. با رسیدن به این درک ، آیا اروپا و ژاپن می‌توانند با نزدیک تر شدن به روسیه که توانایی فراهم آوردن نفت و بعضی دیگر از مواد اولیه را دارد ، تا حدی در مقابل استراتژی آمریکا مقاومت کنند؟ پاسخ به این سؤال در فرضیهی ششم نهفته است.

فرضیهی ششم : اروپا باید و می‌تواند که خود را از " ویروس نئولیبرالیسم " رها سازد. اما این اقدام نمی‌تواند از جانب بخشی از سرمایه غالب (" اروپای سرمایه ") انجام گیرد، بلکه باید از جانب توده ها (" اروپای سوسیال " و چپ اصیل و جدی) صورت گیرد. در اروپا بخش غالب سرمایه مدافع نئولیبرالیسم جهانی شده می‌باشد. حامیان این بخش پرداخت بهای مطیع بودنشان به آمریکا را پذیرا هستند. تاکنون رویهم رفته، دولتهای اروپایی به‌طور انحصاری، الویت را به دفاع از منابع این بخش (اروپای سرمایه) داده اند. ولی این وضع احتمال دارد که تحت اوضاع متحول جهان دستخوش دگرگونی قرار گیرد.

مردمان متنوع اروپا قرآنتی متفاوت هم از پروژه " اروپای متحد " (که به‌طور جدی می‌خواهند یک پروژه‌ی اجتماعی - رفاهی باشد) و هم از نوع روابطشان با جهانیان، به‌ویژه مردم جنوب (که صمیمانه می‌خواهند که بر اساس احترام متقابل ، قانون و انصاف باشد) ، ارائه می‌دهند. آنها در حال حاضر این بینش ها را با محکوم ساختن

- نیروهای اشغال گر چندین حمله هوایی را به خانه های مسکونی نوارغزه ترتیب دادند؛
- ۳ خانه در شهر غزه و جبلیه با خاک یکسان شدند؛
- نیروهای اشغال گر ۴۰ بار به جامعه فلسطینی در ساحل غربی و در شجاعیه حمله کردند؛
- آنها ۵۰ غیرنظامی فلسطینی و از جمله ۶ کودک را در ساحل غربی بازداشت کردند؛
- آنها تعدادی از اعضای شورای قانون گذاری فلسطین را در رام الله توقیف کردند؛
- آنها ۴ منزل را در نابلس ویران ساختند؛
- آنها اموال غیرنظامیان را در شجاعیه از بین بردند؛
- آنها به حکومت نظامی کامل در سرزمین اشغالی ادامه دادند، از جمله در نوار غزه که انبارهای غذایی و سوخت قرار دارند و ۵ نفر غیرنظامی را توقیف کردند؛
- آنها به ساختن دیوار الحاقی در ساحل غربی ادامه دادند. آنها مناطق بیشتری را در هبرون بدین منظور ویران کردند؛
- اسرائیلیهای مستقر در فلسطین به غیرنظامیان فلسطینی و املاک آنها در هبرون حمله کردند و یک کودک فلسطینی در بیت فوریک در نزدیکی نابلس را زخمی نمودند.

جمع‌بندی

از آن جا که جامعه بین المللی سکوت کرده است، نیروهای اشغال گر اسرائیل تهاجم درابعادگسترده ای را به مردم فلسطین، به ویژه در نوار غزه پیش می‌برند. طی دوره گزارش شده، آنها غیرنظامیان و خانه های آنها را مورد هدف قرار دادند. مرکز حقوق بشر فلسطین که گسترش تهاجم را بررسی می‌کند از جامعه جهانی و به‌ویژه کشورهایی که زیر کنوانسیون ژنو (۱۹۴۹) و سازمان ملل را امضا کرده اند، می‌خواهد فوراً از نیروهای اشغال گر اسرائیل بخواهند تا به تهاجم خود در نوار غزه و حکومت نظامی پایان بخشند....

بدین ترتیب تعداد فلسطینیان کشته شده در نوار غزه از ۲۵ ژوئن به ۲۱۷ نفر رسید، از جمله ۴۶ کودک و ۱۲ زن. به علاوه ۷۵۵ نفر که اکثراً غیرنظامی هستند و از جمله ۲۰۳ کودک، ۲۸ زن، ۴ نفر مریض روانی و ۶ نفر خبرنگار زخمی شدند....

حمله احتمالی ... بقیه از صفحه نهم

سیاست های آمریکا بیان کرده اند. اگر این فرهنگ سیاسی دموکراتیک که فعلاً جو حاکم است، در اروپای قدیم غالب بماند و قرائن نشان می‌دهد که چنین هم خواهد بود. در نتیجه، روابط حسنه ای میان چین، روسیه، اروپا، آفریقا و دیگر کشورهای آسیا شکل خواهند گرفت که امکان ساختن جهان چند قطبی و چند خود مرکزی برای صلح و رفاه در مقابل بدیل "ساخت آمریکا" را فراهم خواهد ساخت.

فرهنگ سیاسی در اروپا متنوع است. در اروپا نیروهای سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی وجود دارند که اغلب با شفافیت برای توسعه و گسترش "اروپائی متفاوت" (اروپای اجتماعی تر و دوستانه تر در روابط با کشورهای جنوب) کوشش می‌کنند. اما در آنجا، انگلستان نیز وجود دارد که از سال ۱۹۴۵ تا کنون بدون قید و شرط، قیومیت آمریکا را پذیرفته است. در آنجا، فرهنگ سیاسی اروپای شرقی ("اروپای جدید" نئوکانها) نیز وجود دارد. عموماً فرهنگ وابستگی و خدمتگزاری که عمدتاً در مقابل آلمان هیتلری تعظیم کرد، بعد وابسته به شوروی گشت و امروز عبودیت بوش و دیگر نئوکانهای حاکم را پذیرفته است. مضافاً، در اروپای کنونی، ما با نیروهای راستگرا و نئوفاشیست روبرو هستیم که رویای هیتلر، موسولینی و فرانکو را در خوابهایشان می بینند و طرفدار آمریکای نئوکانها هستند. آیا این تضادها در میان این فرهنگ ها موجب گسستن و تجزیه اروپا به "اروپای قدیم" (اروپا شرقی و جنوبی) خواهد گردید؟ به معنی دیگر اروپای متحدی شکل نخواهد گرفت، مگر تحت نظارت قدر قدرتی آمریکا! یا این که اوضاع منجر به پیروزی فرهنگ سیاسی اروپایی خواهد شد که جهان مدارانه و صلح طلب است؟ بدون شک این بدیل آخری زمانی به پیروزی خواهد رسید که حامیان آن بتوانند به همکاریها و همبستگی هایی با کشورهای جنوب اقدام ورزند.

فرضیهی هفتم: باز سازی و احیاء جبهه قوی جنوب بدون شرکت توده های عظیم سه قاره (آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین) غیر ممکن است. کمترین سخنی که در مورد بسیاری از رژیم های سیاسی در کشورهای جنوب می‌شود گفت، این است که آنها دموکراتیک نیستند. در بعضی مواقع بدون تعارف به‌طور مشمنز کننده‌ای (بوروکراتیک، فاسد، سفاک، ضد کارگر، علیه برابری های ملی،

نژادی، جنسی و ...) هستند. ساختار قدرتی و سیاست های این حکومت های خود کامه و مستبد در خدمت آن بخشی است که منافعشان وابسته و مرتبط با گسترش سرمایه نظام جهانی است.

بدیل ایجاد جبهه محکم متشکل از طبقات توده ای جنوب که ۸۵ در صد بشریت کارگر و دیگر زحمتکشان را در جهان سوم (جنوب) تشکیل می‌دهند، بدون گذار از دموکراسی میسر نیست. پروسه دموکراسی و دموکراتیزه ساختن سیاست، فرهنگ سیاسی، سیاست خارجی و ... الزاماً سخت، پر پیچ و خم و طولانی خواهد بود. اما مطمئناً راه حصول به آن به روی کار آوردن حکومت های دست نشانده نیست که اجازه دهند منابع کشورهايشان را شرکت های فراملی آمریکای شمالی چپاول کرده و به یغما ببرند. این نوع حکومت ها حتی شکننده تر، بی اعتبارتر و کم مشروع تر از رژیم هایی کنونی هستند که مهاجمین آمریکایی با "صدور دموکراسی" خود می‌خواهند آنها را سرنگون سازند. آخر، هدف آمریکا به زعم تمام گفتمانهای مزورانه‌ی نئوکانهای حاکم به هیچ وجه جهانی کردن دموکراسی نیست. براساس فرضیهی سوم، هدف آمریکا تقسیم جهان به "حیاط خلوت" های خود (جهانی ساختن "دکترین مونرو") از طریق جهانی کردن نظامی‌گری خود برای ایجاد امپراتوری نظام جهانی سرمایه است.

فرضیهی هشتم: بنابراین، انترناسیونال نوینی متشکل از توده های اروپایی، آسیایی، آفریقایی، آمریکایی ضروری و میسر است. این نظرگاه که از پی فرضیهی هفتم می آید یک نوع نتیجه گیری و جمع بندی از آن فرضیه است. بدین معنی که در نتیجه تهاجمات و نظامی‌گریهای پیوسته و مداوم آمریکا، شرایطی در جهان به وجود می آید که در آن حداقل، مردم "جهان قدیم" (نیم کره شرقی) به این تفاهم برسند که فقط با ایجاد روابط حسنه و همکاریها و همبستگی ها می‌توانند در صلح و رفاه زندگی کنند. گسترش روابط حسنه در سطح بین المللی ممکن است که در آینده ای نه چندان دور در شکل‌گیری و احیای محور بازساخته شدهی سه قاره آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین (بقای تاریخی "کنفرانس باندونگ") تقویت گردد. بدون تردید، پیش‌روی در این جهت (شکل‌گیری یک محور قوی متشکل از کشورهای "جنوب" و "اروپای سوسیال") امیال جاه طلبانه و جنایتکارانه آمریکا را تا

حدود زیادی خنثی خواهد ساخت. وقوع این امر در آینده به هیچ وجه بی‌سابقه و تعجب آور نخواهد بود. در زمانهای نه چندان دور (در دوره‌ی ۱۹۷۵-۱۹۵۵) اوج گیری نهضت های رهایی بخش در کشورهای جهان سوم از یک سو و حمایت چین توده‌ای، شوروی و سوسیال دموکراسی اروپا از آن جنبش ها از سوی دیگر باعث شد که نه تنها از گسترش سیاست های جنایتکارانه‌ی آمریکا به مقدار قابل توجهی جلوگیری به عمل آید، بلکه دولت‌مردان آمریکا را مجبور به قبول همزیستی مسالمت آمیز، حداقل در بخشی از جهان بنماید. امروز نیز امکان دارد که در نتیجه شکل‌گیری یک ائتلافی از "اروپای سوسیال" قوی و "جبهه جنوب" محکم، آمریکا مجبور گردد که یک نوع همزیستی را با کشورهای که مصمم هستند از منابع ملی - کشوری خود در مقابل تجاوز دفاع کنند، بپذیرد. لازم به گفتن نیست که تحقق پروژه‌ی آمریکا، هدف هر نوع مبارزه‌ی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. روی این اصل هدف اولیه ایجاد محور و یا ائتلاف و همبستگی بین اروپای سوسیال و جنوب باید مطلقاً خنثی ساختن پروژه‌ی آمریکا باشد. زیرا هیچ پیشرفت اجتماعی و یا حرکت دموکراتیکی نمی‌تواند پیروز شده و پایدار و پا برجا بماند، تا زمانی که پروژه‌ی آمریکا نقش بر آب نگردیده باشد.

فرضیهی نهم: ایجاد و گسترش نوعی انترناسیونالیسم نوین (ترکیبی از جبهه محکم توده های "جنوب" و "اروپای سوسیال" مسلماً از تنوع ویژه ای برای ساختن آینده برخوردار است. ولی این تنوع در خدمت ساختن آینده ای از صلح و رفاه برای بشریت زحمتکش جهان، مترادف با تنوع و تعدد فرهنگ های موجود که واقعیت دارند، نمی باشد. طرح و تکیه بر پلورالیسم فرهنگی و مظاهر سیاسی آن (اسلام، هندوتوا، نگریتود، کنفوسیونیسیم، پان اسلاویسم، پان تورانیسم، صهونیستهای "مسیحی شده" و) میراث شوم دوران استعمار، امپریالیسم و نواستعماری است. پافشاری روی این میراث ها جهان سوم (جنوب) را تجزیه کرده و آنها را به عنوان ابزاری در خدمت نظام جهانی سرمایه در جهت سرکوب مقاومت ها و مبارزات به‌حق مردمان جهان قرار می‌دهد. ایجاد یک جبهه سیاسی متحد و محکم از "جنوب" در ائتلاف با "اروپای سوسیال" اصیل، براساس یک تنوع نوین، تنها راهی است که می‌تواند بر تفرقه و تشتت

امپریالیسم و صهیونیسم بزرگترین دشمنان بیرونی خلقهای خاورمیانه اند!

حمله احتمالی ... بقیه از صفحه دهم

و ... هستنیم.
 ۵ - طرفداران " اروپای سوسیال " خواهان ایجاد یک " اروپای متحد " ولی مستقل از سلطه آمریکا هستند. اینان به تدریج پی برده اند که این خواسته آنها زمانی امکان دارد جامه عمل بپوشد، که اروپا و یا بخشی از آن به ایجاد یک نوع همبستگی با کشورهای " جنوب " فائق آید.

ناظمی سپتامبر ۲۰۰۶

درباره سیاست... بقیه از صفحه ۷

درباره سیاست نظامی. باید ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید را به حداکثر توسعه داد زیرا که این ارتش ها مطمئن ترین نیروهای مسلحی هستند که خلق چین برای ادامه جنگ مقاومت ملی در اختیار دارد. سیاست ما نسبت به ارتشهای گومیندان مانند سابق عبارت از این است که تا زمانی که دیگران به ما حمله نکنند، ما به دیگران حمله نمی کنیم. باید بگوئیم که با آنها مناسبات دوستانه برقرار کنیم. به منظور تقویت سازمان ارتش ما از لحاظ نظامی، باید تا هر اندازه که ممکن است، افسران هوادار خود را، خواه عضو گومیندان و خواه بی حزب باشند، به ارتش هشتم و چهارم جدید وارد کنیم. این وضع که کمونیستها همه جا در ارتش ما از حیث تعداد غلبه دارند نیز باید عوض شود. البته سخن بر سر آن نیست که سیستم « سه تلت » را در واحدهای عمده ارتش خودمان برقرار کنیم ، اما تا وقتی که حزب ما رهبری ارتش را در دست دارد (و این شرط ضروری و نقض ناپذیر است) نباید از جلب تعداد کثیری از هواداران به شرکت در ساختمان ارتش در زمینه های فنی و نظامی بهراسیم. در وضع کنونی که حزب ما و ارتش ما توانسته اند بنیاد ایدئولوژیک و سازمانی استواری داشته باشند جلب تعداد کثیری از هواداران (و البته به هیچ وجه نه خرابکاران) متضمن خطری نیست و حتی سیاستی لازم است که بدون آن نمی توان علاقه قاطبه ملت را جلب کرد و نیروهای انقلابی را گسترش داد.

سراسر حزب باید این اصول تاکتیک ما در جبهه متحد و همچنین سیاستهای مشخص ناشی از آنها را مصممانه بموقع اجرا بگذارد. در این هنگام که تجاوزکاران ژاپنی تجاوز خود را بر علیه چین شدت می دهند و مالکان ارضی بزرگ و بورژوازی بزرگ در داخل کشور به اجرای سیاست سرکوبی و حملات نظامی بر حزب کمونیست و بر خلق مشغول اند، فقط بکار بردن اصول تاکتیک و سیاستهای مشخص که در بالا تشریح شد ما را به پایداری در جنگ مقاومت ضد ژاپنی، به گسترش جبهه متحد، به جلب علاقه قاطبه خلق و به ایجاد تحول مساعدی در اوضاع فعلی قادر می گرداند. معذک در عین حال که به رفع اشتباهات می پردازیم ، باید قدم به قدم عمل کنیم ، از شتابزدگی که ممکن است موجب برانگیختن ناخشنودی در بین کادرها،

و ... هستنیم.
 ۵ - طرفداران " اروپای سوسیال " خواهان ایجاد یک " اروپای متحد " ولی مستقل از سلطه آمریکا هستند. اینان به تدریج پی برده اند که این خواسته آنها زمانی امکان دارد جامه عمل بپوشد، که اروپا و یا بخشی از آن به ایجاد یک نوع همبستگی با کشورهای " جنوب " فائق آید.
 ۶ - همبستگی با کشورهای " جنوب " و ایجاد " محور پاریس، برلین، مسکو، چین و... " که می تواند (اگر به وقوع به پیوندد) جهان ما را از " تک قطبی " به " چند قطبی " تبدیل کند، امکان دارد که به وقوع پیوندد ولی احتمال آن در حال حاضر به خاطر عوامل زیرین خیلی کم است :

الف - نئوکانه که در حاکمیت قرار دارند، به هیچ وجه موافق شکل گیری و رشد یک ائتلاف و ایجاد و محور و حتی همکاری نزدیک بین اروپا و کشورهای " جنوب " نیستند. دولت آمریکا حتی حاضر به قبول یک " اروپای متحد " که از آمریکا مستقل باشد، نیست چه رسد به ایجاد یک همکاری نزدیک بین اروپا و کشورهای " جنوب " .

ب- آمریکا آن اعتباری را که در گذشته از نظر سیاسی و فرهنگی در بخش بزرگی از جهان به ویژه در اروپا داشته، به طور قابل ملاحظه ای از دست داده است. امروز آن حیطة ای که آمریکا را به عنوان یک ابر قدرت بلامنزاع معروف می کند، قدرت نظامی آن است. واهمه و ترس اکثر دولت ها هم از قدرت نظامی آمریکا است.

ج- اروپای سوسیال نمی تواند به یک همبستگی اصیل و جدی با کشورهای " جنوب " برسد، مگر این که در یک پروسه ی زمانی، حداقل بخش از اروپا را از خرافات و محدودیت های " ویروس لیبرالیسم " رها ساخته و مردم اروپا را برای ایجاد یک انترناسیونالیسم نوین آماده سازد.

۷ - بازسازی این انترناسیونالیسم نوین بدون شرکت توده های سه قاره (آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین) ممکن نیست. در نتیجه بدون گذار از یک پروسه دموکراتیزاسیون، ایجاد چنان انترناسیونالیسمی میسر نیست. عبور از این پروسه الزاماً سخت، پرپیچ و خم و طولانی است. اما مطمئناً راه حصول به آن " صدور دموکراسی " توسط " اسکندر قهار زمان " نیست. زیرا هدف آمریکا جهانی کردن دموکراسی نیست. هدف آمریکا تقسیم جهان به " حیاط خلوت " ها و ایجاد امپراتوری نظام جهانی سرمایه است.

۸ - بنا بر این ایجاد و باز سازی یک انترناسیونال نوینی از توده های مردم اروپا، آسیا، آفریقا، آمریکا لاتین و اقیانوسیه

و شکافی که نظام جهانی سرمایه با سوار بر مرکب " امپراتوری آشوب " ایجاد کرده، فائق آید. اگر بشریت ستمدیدهی " جنوب " و مردم " اروپای متحد " که نمی خواهند در قیمومیت آمریکا قرار بگیرند، نتوانند انترناسیونال نوینی براساس اندیشه های جهان شمول اصیل بنا سازند، نظام جهانی سرمایه تحت رهبری آمریکا جهان ما را به سوی فلاکت جهانی و بربریت سوق خواهد داد. اما چگونه ما نیروهای برابری طلب و در راس آن مارکسیستها می توانیم این اندیشه های نوین انترناسیونالیستی را با کمک خلقها و فرهنگ های متنوع جهان، پروبال داده و گسترش دهیم؟ زمان آن که این پروژه را به عنوان یک چالش در مقابل پروژه های آمریکایی به صورت بحث ارائه داده و به نیروی مادی تبدیل کنیم، فرار رسیده است.

جمع بندیها و نتیجه گیری

۱ - پروژه نظام جهانی سرمایه به مدیریت آمریکا در جهت سلطه بر جهان از طریق جهانی ساختن " دکترین مونرو " (تقسیم جهان به مناطق و " حیاط خلوت " های آمریکا) و مبارزات گسترده و متنوع مردم جهان علیه این پروژه، ویژگی اصلی جهان امروز ما را تشکیل می دهد.

۲ - اقدامات تجاوزکارانه و جنگ های " ساخت آمریکا " در خاورمیانه در جهت ایجاد هژمونی نفتی و تبدیل آن منطقه به " ایستگاه سوخت گیری " برای سلطه بر جهان، مردم جهان منجمله اروپاییان را به یک چالش جدی و تاریخساز طلبدیده و روبرو ساخته است.

۳ - عملکرد سیاست های آمریکا، اروپاییان را به دو جناح بزرگ تقسیم کرده است : جناح " اروپای سرمایه " و جناح " اروپای سوسیال " .

۴ - حامیان اروپای سرمایه که عموماً در حاکمیت اکثر کشورهای اروپایی قرار دارند، یا پروژه ی جهانی آمریکا را بدون قید و شرط پذیرا هستند و یا تصور می کنند که آمریکا آنها را به عنوان شرکاء و متحدین خود در تقسیم مجدد جهانی و ایجاد " حیاط خلوت " های امپراتوری سرمایه قبول خواهد کرد. دولت مردان " اروپای قدیم " (آلمان ، فرانسه و ...) یکی بعد از دیگری به این واقعیت آگاهی می یابند که نئوکانه های حاکم در کاخ سفید چنین " کرامتی " را از خود نشان نداده و بعد از کسب هژمونی در " خاورمیانه بزرگ " آنها را به شرکاء مطیع و وابسته خود تبدیل خواهند ساخت. روی این اصل ما شاهد مخالفت های جدی اروپاییان با سیاست های آمریکا در عراق، ایران، لبنان

افتاده تا توانست به غارت منابع موجود آن پرداخت.

امروز، استعمار پُست مدرن باز هم از آفریقا دست بردار نبوده و فقر و مذلّت را بر مردم آفریقا تحمیل کرده است. وقتی کشورهای امپریالیستی در مورد کمک به آفریقائیان صحبت به میان می آورند، منظور واقعی آنها نه کمک به رهائی مردم آفریقا از فقر و فاقه، گرسنگی و دریدری، بلکه به دست آوردن فرصت برای نفوذ بیشتر و توسعه مناطق زیرنفوذ خود در قاره آفریقا هستند. و گر نه ۴۰۰ سال زمان کافی بود تا آنها و اسلافشان این قاره نکبت زده را نجات می دادند.

فاجعه عظیمی که امروز ناشی از گرسنگی، فقر، جنگهای قومی و قبیله ای، ایدز، آواره

گی و پناهنده گی دامنگیر

آفریقائیان شده و سالانه

میلیونها انسان را به

کام مرگ می فرستد،

که دل هرانسان را

به درد می آورد،

عمدتا ناشی از دخالت

سنگ دلانه چند صدساله

کشورهای غربی در امور

مردم آفریقا می باشد.

آبهای اقیانوس اطلس

روزی شاهد انداختن

برده های شورشی و یا

مریض از عرصه کشتیهای حامل برده،

به اقیانوس بودند و امروز جسد پناهندگان

را در خود جای می دهد. محتوای برخورد

به آفریقائیان تغییر نیافته است. تنها در شکل

است که امروز از بین بردن آفریقائیان مدرن

تر و "متمدن تر" صورت می گیرد.

مارکس معتقد بود که رهائی آفریقا از استعمار،

به معنای رهائی کل بشریت از استثمار و ستم

طبقاتی خواهد بود. زیرا از درآمد ناشی از

غارت آفریقا توسط اروپائیان اطلاع کافی

داشت.

امروز دفاع قاطع از حقوق پناهندگان آفریقائی،

دفاع از استقلال اقتصادی - سیاسی کشورهای

آفریقا، حل اختلافات موجود در آفریقا به دست

خود آفریقائیان و مخالفت با دخالت کشورهای

امپریالیستی و تسویه ی حساب با نظامهای و

رهبران منحنی که یا به ماقبل سرمایه داری

جسیده اند و یا از امپریالیستها راه رهائی خود

را طلب می کنند، وظیفه ی کلیه ی نیروهای

مبارز، آزادی خواه و کمونیست در آفریقا و

در سراسر جهان است.

ع.خ.

در کشورهای عقب مانده حاضرین را وادار به گرفتن تصمیماتی در زمینه کمک به این کشورها می کند که تنها بر زبانها جاری می شود، بدون اینکه پشتوانه ای عملی داشته باشد. صلیب سرخ، انواع میلغین مذهبی، سازمانهای غیر دولتی، پزشکان بدون مرز و غیره، شب و روز مشغول "نجات" آواره ها هستند اما بنا به اقرار کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، کمکی که پناهندگان سالانه به خانواده های شان ارسال می دارند (۱۳۱ میلیارد دلار) به مراتب بیشتر از کمکهائی است که به طور رسمی توسط کشورها و موسسات خیریه به کشورهای فقیرترین، قحطی زدگان و آوارگان داده

می شود!

آفریقا با

داشتن منابع

سرساز

طبیعی،

یکی از

غنی

ترین



قاره

های جهان است.

انحصارات سرمایه داری و

دولتهای امپریالیستی مثل مور و

ملخ به آفریقا ریخته اند و به غارت

منابع زیرزمینی آن مشغول اند. در مناطقی که

معادن غنی الماس، طلا، مس و سنگهای نایاب

قرار دارند، انواع حيله ها و از جمله ایجاد

اختلافات قومی و قبیله ای و تربیت مزدوران

مسلح که بدون کوچک ترین رحم و شفقتی

به قتل عام و تجاوز به کودکان و زنان می

پردازند، به کارگرفته می شود تا آفریقائیان

را به جان هم انداخته و به چپاول ثروت مردم

آفریقا ادامه دهند. از جمله وجود معادن غنی

نفت در دارفور سودان علت مهمی در تداوم

جنگهای قبیله ای در آن سامان است.

استعمارکهن در چند قرن پیش، میلیونها آفریقائی

را به زور و به صورت برده درسرمینهای

وسیع قاره آمریکا و مشخصا کشتزارهای

وسیع پنبه ایالات متحده آمریکا به کارگماشت

و از این طریق هزاران میلیارد دلار سود را

نصیب خود ساخت و در آفریقای از نفس

غرق شده و یا مرده اند. بعد از این که سیل ورود پناهنده قاچاقی از طریق سیسیل و جبل الطارق تا حدی گرفته شد، اینک پناهندگان از کشورهای سنگال، موریتانی، مالی، گابون و ... از طریق جزایر قناری شانس خود را در رسیدن به اسپانیا و از آن جا به کشورهای دیگر اروپا به خاطر پیدا کردن کار امتحان می کنند. این حرکت هم به سان شرکت در جنگی است که سالم جستن از آن برای هیچ کس تضمین شده نیست!

ادان مارتین رئیس دولت جزایر قناری می گوید: "وضعیت روز به روز بدتر می شود. چنانچه دولت اسپانیا و یا اتحادیه ی اروپا، راه حلی پیدا نکنند، وضعیت باز هم بدتر خواهد شد. چقدر انسان می تواند تاب تحمل دیدن جنازه های را داشته باشد که از دریا بیرون کشیده می شوند!"

بنا به آمار سازمان ملل متحد، پناهندگان درخود آفریقا و یا از آفریقا به قاره های دیگر در سالهای ۱۹۹۷ - ۲۰۰۵ بیش از ۲۶ میلیون نفر بوده است. در کل جهان نیز در سال ۲۰۰۵ حدود ۲۰,۸ میلیون

نفر که ۹ میلیون آنها

را کودکان تشکیل

می دهند، آواره و

پناهنده شده اند. و

تازه این در شرایطی

است که کشیدن برده

آهنین برای جلوگیری

از ورود پناهندگان به

کشورهای پیشرفته سرمایه داری،

باعث شده است تا جلو سیل پناهندگان

تاحدودی گرفته شود.

و این میلیونها انسان آواره و در بدر

درکشورشان، در منطقه و یا در جهان، فرصت

طلائی را برای سرمایه داران سیری ناپذیر

فراهم ساخته تا نیروی کار این انسانها را به

قیمت ناچیزی خریده و زالو وار ثمره کار آنها

را بکند. به علاوه استفاده از پناهندگان آواره

برای مداخله در امور کشورها، کشاندن زنان و

کودکان به فحشا و کسب درآمد سرشار و غیره

بسیار متداول است.

در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، از چشم

مسئولان حکومتی دائما اشک تمساح درباره

ی سرنوشت اسفناک آواره گان جاری می

شود. کوفی عنان رئیس سازمان ملل هر چند

مدت یکبار، بروز فاجعه های نظیر قحطی،

گرسنگی و عدم امنیت آوارگان را از جمله در

دارفور سودان یادآوری می کند. در اجلاس

سران ۸ کشور صنعتی در ظاهر امر غم فقر

رهائی آفریقا درگروی رهبری اتحاد کارگران و زحمتکشان است!

درخبرها آمده بود که شاهزاده آکی شینو پسر کوچک امپراتور ژاپون (آکی هیتو) در

جلوه ای از تقلب دردموکراسی نوع ژاپونی!

این مدارک را برای روز مبدا نگهداشته بودند تا در صورت برگشت نظام سرمایه

داری به چین، ادعای مالکیت کنند! این امر یک بار دیگر نشان داد که کمونیستها برسر اصول انقلابی اعم از این که در مورد آزادی باشد و یا راه تحقق سوسیالیسم باید سرسختانه مبارزه کنند. به فراموشی سپردن این تاریخ به معنای پاکداشتن روی اصول است.

بگذار بورژوازی جهانی و از جمله محافظه کاران ژاپونی چند صباح دیگر رو به قبله مردسالاری نماز بگذارند. اما با بالا رفتن روزافزون آگاهی مردم جهان و گیرکردن ارابه ی اقتصادی سرمایه داری در گل و لای و لجنی که از استثمار افسارگسیخته نیروی کار و عواقب ناشی از آن فراهم ساخته، دیر یا زود میلیاردها انسان مدافع آزادی و عدالت اجتماعی را برآن خواهد داشت تا به پا خاسته و این ارابه به گل نشسته را به حرکت درخواهند آورد و نظام سرمایه داری را به موزه تاریخ خواهند سپرد.

زنان آگاه و مبارز ژاپون نیز تحقیر برخورد را نپذیرفته و برای برچیدن نظام امپراتوری سرمایه، هم راه با خیل دهها میلیونی برادران طبقاتی خود به پا خاسته و مبارزه را تار سیدن به پیروزی ادامه خواهند داد.

۱۷ شهریور ۱۳۸۵ - ک. ابراهیم

درباره سیاست... بقیه از صفحه یازده

پیدایش بدگمانی در توده ها و باعث تعرض متقابل مالکان ارضی و یا واکنش های منفی دیگر گردد بپرهیزیم.

* - متن حاضر رهنمود درون حزبی است که به وسیله رفیق مائوتسهون به نام کمیته مرکزی حزب کمونیست چین تنظیم شده است.

یادداشت ها

۱- وان ای تان بوروکرات عالی رتبه روزگار دیکتاتورهای نظامی شمال و از خانان هوادار ژاپن بود. پس از حوادث ۱۹۳۵ در چین شمالی چانگکیشک او را به خدمت خود گرفت. وان ای تان که دست آموز تجاوزکاران ژاپنی بود در ۱۹۳۸ به ریاست شورای سیاسی چین شمالی « که ارگانی پوشالی به شمار می رفت منصوب شد.

۲- شی یو سان یکی از خیانت کارترین دیکتاتورهای نظامی گومیندان بود. پس از آغاز جنگ مقاومت ضد ژاپنی، آنگاه که وی فرمانده کل دهمین گروه ارتش های گومیندان بود با سپاهیان ژاپن در جنوب حه به تبانی کرده و همواره به حمله بر ارتش هشتم، به برهم زدن ارگانهای قدرت دمکراتیک ضد ژاپنی و به قتل عام کمونیست ها و افراد

پایان

بازار کار کشانده و از نیروی کار ارزان آنان سود سرشار می برد، اما با حفظ نظام مردسالاری و پرداخت حقوق و مزد کمتر به زنان در مقابل کار برابر با مردان، نشان می دهد که نظامی آزادی خواه و برابری طلب در عرصه ی حقوق اجتماعی نیست. به علاوه با وجودی که زنان نیمی از جمعیت هر کشور را تشکیل می دهند، اداره امور جامعه و شغل های حساس و رهبری کننده، اساسا در دست مردان متمرکز است و زنان نقش فروتتری دارند.

حفظ نظام مردسالاری بعد از گذشت بیش از ۳۰۰ سال از شروع به قدرت رسیدن بورژوازی و استقرار نظام سرمایه داری، نشان می دهد که این نظام ناعادلانه مجبور به توسل به ارتجاع است تا بتواند زندگی زانو وار خود را از طریق مکیدن ثمره نیروی فیزیکی و فکری درمیدانهای تولیدی، تداوم بخشد. مذهب و سنت ارتجاعی، دو ابزار خطرناکی هستند که هرچه جلوتر در تاریخ پیش می رویم و مشکلات حاکمین در هدایت امور کشورها با مشکلات لاینحلی رو به رو می شود، بیشتر مورد استفاده حاکمان نظام سرمایه داری قرار می گیرد و نظام سرمایه داری به مثابه غریقی است که برای نجات خود به هرکثافتی و از جمله به مذهب و سنت متوسل می شود.

تجربه تاریخی اولین کشور سوسیالیستی جهان - روسیه شوروی - نشان داد که حتا در نظام سوسیالیستی مذهب و سنت دو ابزار خطرناکی هستند که طبقات شکست خورده سرمایه دار و فئودال و حتا خرده بورژوازی با توسل به آنها می کوشند تا نظام سرمایه داری را مجددا احیا کنند.

لنین در این باره نوشت: "دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از یک مبارزه سرسخت و خونین، مسالمت آمیز و قهرآمیز، جنگی و اقتصادی، تربیتی و اداری برضد نیروهای کهن جامعه. نیروی عادت میلیونها و دهها میلیون نفر - دهشتناک ترین نیروها است". (بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم - آثار منتخب یک جلدی - ص ۷۴۴، از انتشارات سازمان انقلابی)

در جریان انقلاب عظیم فرهنگی در چین، گارد سرخ جوانان در بررسی از خانه ی برخی از حتا سران رویزیونیست حزب کمونیست چین به اسنادی نظیر قباله زمین و مستقالات و غیره دست یافتند که نشان داد حتا برخی از این راهروان سرمایه داری،

۶ سپتامبر ۲۰۰۶ صاحب فرزندی پسری شد. پسر بزرگ امپراتور ناروهیتو دارای فرزند پسر نیست و لذا نوزاد اخیر پسر، بعدا به مقام امپراتوری خواهد رسید! گفته می شود که همسر پسر بزرگ امپراتور به دلیل این که نتوانسته است پسر بزاید تا به مقام امپراتوری برسد و صاحب دو دختر است، به بیماری روانی دچار شده است!

شینزو آبه، کاندید نخست وزیری محافظه کاران که قرار است پس از کناره گیری جونوشیرو کوزومی از نخست وزیری جانشین او شود، اعلام داشت: " این خبر شادی بخش است که به ما آسمان روشن پانیزی را نشان می دهد" (اخبار روز سوئد - ۷ سپتامبر ۲۰۰۶)

ژاپون یکی از پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، به دلیل انجام انتخابات پارلمانی جزو کشورهای "دموکراتیک" جهان توسط کشورهای سرمایه داری طبقه بندی شده است. اما نظام پادشاهی، نسل پشت نسل در خانواده سلطنتی نماینده خود را در وجود پسری از خانواده تداوم می بخشد! دموکراسی نوع ژاپونی در یک جا به دموکراسی انتخابات نوع پارلمانی تن می دهد و در جای دیگر به سلطنت موروثی! اما تجاوز به ارزشهای دموکراتیک شدیدتر می شود، زمانی که تاکید را بر مرد بودن پادشاه می گذارند و بدین ترتیب از طریق عدم به رسمیت شناختن حق شاهزاده گان زن در رسیدن به مقام امپراتوری، عملا نیمی از جمعیت کشور یعنی زنان را فاقد صلاحیت و کیفیت در سطح پادشاهی می دانند.

جالب این جا است که باوجودی که ۷۰٪ مردم ژاپون موافق تغییر قانون در این مورد هستند (همانجا)، مع الوصف نیروهای محافظه کار حاکم بر ژاپون حاضر به تغییر قانون در این مورد نیستند؛ هرچند که حتا اگر فردا قانون راهم عوض کنند و قبول کنند که شاه زاده دختری هم می تواند قیصر ژاپون شود، باز هم کل سیستم مشروطه سلطنتی ژاپون، سیستمی مخدوش از نظر دموکراسی است و باری است از دنیای عقب مانده گذشته که بر روی زنده گان سنگینی می کند.

برای مبارزه با این نظام گندیده و عقب مانده، زنان ژاپون باید نقش پیشتاز را بازی کنند و خود را از این بار سنگین مردسالاری برهانند.

نظام سرمایه داری گرچه به خاطر استثمار تعداد هرچه بیشتر نیروی کار، زنان را به

درباره سیاست

(۲۵ دسامبر ۱۹۴۰)

این اثر دایمانه‌ی رفیق مائوتسهدون در زمینه‌ی دفاع پرشور از اصول استراتژی پرولتاریا و به کارگیری حداکثرنرمش‌پذیری در عمل، جهت به پیروزی رساندن انقلاب، حاوی آموزشهای فراوانی است که ما خواندن آن را به رفقا و دوستان توصیه می‌کنیم. هیئت تحریریه

در برابر موج ضد کمونیستی که اینک برخاسته است سیاست ما اهمیتی قاطع کسب می‌کند. ولی بسیاری از کادرهای ما هنوز دریافته‌اند که سیاست حزب در دوره کنونی باید با سیاست وی در دوره انقلاب ارضی تفاوت بسیار داشته باشد. باید این نکته را دریافت که در تمام دوران جنگ مقاومت ضد ژاپنی، در هر شرایطی که پیش آید، حزب ما سیاست خود را در مورد جبهه متحد ملی ضد ژاپنی عوض نخواهد کرد؛ و بسیاری از سیاستهایی که در دوران ده ساله انقلاب ارضی به کار رفت نمی‌تواند در لحظه کنونی به همان صورت از سر گرفته شود. به ویژه امروز در دوره مقاومت ضد ژاپنی نمی‌توان هیچ یک از سیاستهای چپ روانه افراطی متعددی را که در دوره اخیر انقلاب ارضی اتخاذ شد عملی ساخت؛ سیاستهای مذکور در همان دوره هم اشتباه آمیز بود، زیرا که از عدم درک این دو خصوصیت اساسی انقلاب چین ناشی می‌شد: یکی اینکه انقلاب چین انقلاب بورژوا - دمکراتیک است در کشور نیمه مستعمره و دیگر اینکه انقلاب چین انقلابی درازمدت است. مثلا در آن موقع چنین تصور می‌شد که پنجمین عملیات «محاصره و سرکوب» و مبارزه ما علیه آن نبردی است قطعی بین دو راه: راه انقلاب و راه ضد انقلاب؛ در آن موقع از بین بردن اقتصادی بورژوازی (سیاست کار و سیاست مالی چپ روانه افراطی) و دهقانان مرفه (واگذاری زمینهای بد به آنها) و از بین بردن جسمانی مالکان ارضی (امتناع از واگذاری زمین به آنها) صورت می‌گرفت؛ نسبت به روشنفکران اعمال فشار می‌شد؛ در مورد سرکوب ضد انقلابیون انحراف «چپ» وجود داشت؛ کمونیستها ارگانه‌ی قدرت را کاملا در انحصار خود داشتند؛ کمونیسم هدف آموزش همگانی قرار گرفت؛ سیاست نظامی چپ روانه افراطی (حمله بر شهرهای بزرگ و نفی جنگ پارتیزانی) و در کار مناطق سفید، سیاست پوچیستی اجرا می‌گردید و در داخل حزب در مجازاتهای انضباطی زیاده روی می‌شد و غیره. این سیاست‌های چپ روانه افراطی، مظهری از اپورتونیزم «چپ» بود، نقطه مقابل اپورتونیزم راست چپ دو سیو بود که در دوره اخیر جنگ اول انقلابی به ظهور رسید. در دوره مذکور فقط وحدت بود و مبارزه نبود و حال آنکه در دوره اخیر انقلاب ارضی فقط مبارزه بود و وحدت نبود (به استثنای وحدت با توده‌های اصلی دهقانان)، اینها بارزترین نمونه

دو سیاست افراطی است و هر کدام از آنها به حزب و انقلاب زیان بزرگی رسانید.

امروزه سیاست ما در مورد جبهه متحد ملی ضد ژاپنی عبارت نیست از وحدت به تنهایی و اعراض از مبارزه، و نیز عبارت نیست از مبارزه به تنهایی و اعراض از وحدت، بلکه وحدت و مبارزه را با هم ترکیب می‌کند و بطور مشخص عبارت است از:

۱- اتحاد تمام مردم که هوادار مقاومت در برابر ژاپن اند (یعنی کلیه کارگران، دهقانان، سربازان، روشنفکران و صاحبان صنایع و بازرگانی که هوادار مقاومت علیه ژاپن اند) در جبهه متحد ملی ضد ژاپنی.

۲- کاربرد سیاست استقلال و عدم وابستگی در درون جبهه متحد، استقلال همانقدر ضروری است که وحدت.

۳- در زمینه استراتژی نظامی، مبادرت مستقلانه و مبتکرانه به جنگ پارتیزانی در دایره استراتژی واحد؛ جنگ پارتیزانی اساسی است ولی در شرایط مساعد از جنگ متحرک نباید صرف نظر کرد.

۴- در مبارزه با سرسختان ضد کمونیست، بهره برداری از تضادها، جلب اکثریت، مبارزه با اقلیت، درهم شکستن یکپایه دشمنان؛ حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن.

۵- سیاست ما در مناطق تحت اشغال دشمن و تحت سلطه گومیندان عبارتست از گسترش حداکثر جبهه متحد از یک طرف و مخفی کاری و فشرده‌گی از طرف دیگر، یعنی از لحاظ شکل سازمانی و مبارزاتی سیاست ما باید مبتنی باشد بر مخفی کاری و فشرده‌گی، کار طولانی در حالت مخفی، جمع آوری نیرو و انتظار فرصت مناسب.

۶- در مناسبات با طبقات مختلف کشور، سیاست اساسی ما عبارت است از توسعه نیروهای مترقی، جلب نیروهای بینابینی و منفرد ساختن نیروهای سرسختان ضد کمونیست.

۷- در مورد سرسختان ضد کمونیست باید سیاست انقلابی دو گانه بکار برد: متحد شدن با آنها تا آنجا که حاضر به مقاومت در برابر ژاپن اند، منفرد ساختن آنها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاجت می‌ورزند.

نظر به اینکه مقاومت آنها در برابر ژاپن دارای خصلت دو گانه است، سیاست ما عبارت است از اتحاد با آنها تا آنجا که علیه ژاپن مقاومت می‌کنند، و مبارزه با آنها و منفرد ساختن آنها در هر موقع که تزلزل نشان می‌دهند (مثلا آنگاه که با تجاوزکاران ژاپنی سر و سر پیدا می‌کنند و با وان جین وی و سایر خائنان به ملت به مبارزه جدی نمی‌پردازند). این دوگانگی در مبارزه آنها با حزب کمونیست نیز به ظهور می‌رسد بطوری که سیاست ما نیز در مورد آنها دو جنبه دارد: متحد شدن با آنها تا آنجا که در صدد گسستن قطعی همکاری گومیندان و حزب کمونیست بر نیامده اند، مبارزه با آنها و منفرد ساختن آنها

در هر موقعی که به سیاست سرکوبی دست می‌زنند و به حملات مسلحانه بر ضد حزب ما و بر ضد خلق می‌پردازند. ما میان این اشخاص که خصلت دو گانه دارند از یک سو و خائنان به ملت و عناصر هوادار ژاپن از سوی دیگر فرق می‌گذاریم.

۸- حتی در میان خائنان به ملت و عناصر هوادار ژاپن نیز عناصری می‌توان یافت که خصلت دوگانه دارند، در مورد آنها نیز ما باید سیاست انقلابی دوگانه ای بکار ببریم. به عبارت دیگر تا آنجا که هوادار ژاپن اند ما با آنها مبارزه می‌کنیم و آنها را منفرد می‌گردانیم، اما هر موقع که مردم می‌شوند در تحبیب و جلب آنها می‌کوشیم. ما میان این اشخاص که خصلت دوگانه دارند و خائنان سرسخت از نوع وان جین وی، وان ای تان(۱) و شی یو سان(۲) فرق می‌گذاریم.

۹- همچنان که می‌باید میان مالکان ارضی بزرگ و بورژوازی بزرگ هوادار ژاپن که مخالف مقاومت اند و مالکان ارضی بزرگ و بورژوازی بزرگ هوادار انگلستان و آمریکا که موافق مقاومت اند فرق گذاشت، باید مالکان ارضی بزرگ و بورژوازی بزرگ را که خصلت دوگانه دارند یعنی هوادار مقاومت اند ولی مرددند، هوادار وحدت اند ولی با حزب کمونیست به مبارزه برمی‌خیزند از یک طرف و بورژوازی ملی، مالکان ارضی متوسط و کوچک و متنفذین روشن بین را که دوگانگی شان کمتر است از طرف دیگر از هم تمیز داد. سیاست ما بر روی این تفاوتها ساخته می‌شود. سیاست متنوع ما که اینک تشریح شد از آن تفاوت‌هایی سرچشمه می‌گیرد که در مناسبات طبقاتی وجود دارد.

۱۰- سیاست ما نسبت به امپریالیستها نیز بدین منوال است. اگر چه حزب کمونیست با همه امپریالیستها مبارزه می‌کند، معذک باید بین امپریالیستها ژاپن که به تهاجم به چین دست زده اند و سایر امپریالیستها که فعلا به تهاجم بر کشور ما دست نزده اند فرق گذاشت؛ به علاوه باید بین امپریالیستها آلمان و ایتالیا که با ژاپون متحد شده و «منچور گوه» را به رسمیت شناخته‌اند و امپریالیستها انگلستان و آمریکا که به مخالفت با ژاپن برخاسته‌اند فرق گذاشت؛ همچنین باید بین انگلستان و آمریکا در دوره ای که سیاست مونیخ خاور دور را عملی می‌ساختند و به امر مقاومت ما بر ضد ژاپن صدمه می‌زدند و انگلستان و آمریکای امروز که از سیاست مذکور روی گردانده و به مقاومت ما بر ضد ژاپن روی خوش نشان می‌دهند فرق گذاشت. اصول تاکتیکی ما همچنان عبارتند از بهره برداری از تضادها، جلب اکثریت، مبارزه با اقلیت، درهم شکستن یکپایه دشمنان. سیاست خارجی ما با سیاست خارجی گومیندان فرق دارد. گومیندان می‌گوید: «فقط یک دشمن در مقابل ماست و سایرین دوستان ما هستند»؛ ظاهراً گومیندان همه کشورها غیر از ژاپن را در

یک عرض قرار می دهد، ولی در واقع هوادار انگلستان و آمریکا است. اما ما باید تفاوتی قائل شویم: اولاً بین اتحاد شوروی و کشورهای سرمایه داری، ثانیاً بین انگلستان و آمریکا از یک سو و آلمان و ایتالیا از سوی دیگر، ثالثاً بین خلق های انگلستان و آمریکا از یک سو و دول امپریالیستی این دو کشور از سوی دیگر، رابعاً بین سیاست انگلستان و آمریکا در دوره مونیخ خاور دور و سیاست کنونی آنها. سیاست ما بر روی این تفاوتها ساخته می شود. رهنمود اساسی ما بر خلاف گومیندان عبارت از آنست که جنگ را مستقلاً به پیش ببریم و به نیروی خود اتکا کنیم و تحت این اصل از کمک خارجی تا حدی که میسر است استفاده کنیم نه اینکه مانند گومیندان از این اصل روی برتابیم و به کمک خارجی تکیه کنیم و یا به سایه فلان گروه بندی امپریالیستی پناه ببریم.

برای آنکه نظریات یک جانبه بسیاری از کادرهای حزب در موضوع تاکتیک اصلاح گردد و از کجروی به چپ یا به راست که نتیجه نظریات یک جانبه است احتراز شود باید تغییرات و تکامل سیاست حزب را در گذشته و حال در کلیه جوانب و در مجموع خود به آنها فهماند. در حال حاضر گرایش عمده خطرناک در حزب ما همچنان نظریات چپ روانه افراطی است که فتنه به پا می کند. در مناطق تحت سلطه گومیندان، بسیاری از کادرها سیاست مبنی بر مخفی کاری و فشرده گی، کار طولانی در حالت مخفی، جمع آوری نیرو و انتظار فرصت مناسب را چنانکه باید اجرا نمی کنند، زیرا آنها سیاست ضد کمونیستی گومیندان را به اندازه کافی جدی نمی گیرند؛ از طرف دیگر عده کثیری از کادرها سیاست گسترش جبهه متحد را عملی نمی سازند زیرا که آنها به سادگی گومیندان را سر تا پا سیاه تصور می کنند و به این طریق عاطل و باطل مانده اند. نظیر همین پدیده ها در نواحی تحت اشغال ژاپن نیز دیده می شود.

در مناطق تحت سلطه گومیندان و در پایگاههای ضد ژاپنی، نظرات راست سابقاً بطور جدی موجود بود و هم اکنون بطور عمده از بین رفته است؛ کسانی که دارای چنین نظریاتی بودند، فقط در پی وحدت بودند و مبارزه را از یاد می بردند و تمایلات گومیندان را به مقاومت ضد ژاپنی بیش از اندازه ارزیابی می کردند و به این طریق فرق اصولی میان گومیندان و حزب کمونیست را می زدودند؛ آنها بجای اینکه نیروهای انقلابی ضد ژاپنی را جسورانه گسترش دهند و با سیاست گومیندان در مبارزه با حزب کمونیست و تحدید حزب کمونیست به مبارزه قاطع برخیزند، از سیاست مستقل و عدم وابسته در جبهه متحد دست می کشیدند، نسبت به مالکان ارضی بزرگ، بورژوازی بزرگ و گومیندان روش ممانعت در پیش می گرفتند و دست و پای خود را به این طریق می بستند. ولی از زمستان ۱۹۳۹ در اثر «اصطکاکات» ضد کمونیستی که به وسیله گومیندان برانگیخته شد و در اثر

مبارزه دفاع از خود که از طرف ما صورت گرفت در همه جا یک گرایش «چپ» به ظهور رسید. اگر چه این گرایش تا حدی اصلاح شده ولی کاملاً از بین نرفته است و در سیاستهای مشخص متعددی در بسیاری از جاها به چشم می خورد. از این جهت اینک کاملاً لازم است که سیاستهای مشخص را بررسی و تعیین کنیم.

از آنجا که قبلاً کمیته مرکزی درباره سیاستهای مشخص متوالیا رهنمودهای متعددی داده است، ما آنها را فقط در چند نکته خلاصه می کنیم. درباره ترکیب ارگانهای قدرت. باید سیستم «سه ثلث» را قطعاً عملی ساخت، به موجب این سیستم کمونیستها فقط یک ثلث از ترکیب ارگانهای قدرت را اشغال خواهند کرد و عده کثیری از غیرکمونیستها به شرکت در آنها جلب خواهند شد. در جیان سوی شمالی و در نقاط دیگری که ما تازه به استقرار قدرت دمکراتیک ضد ژاپنی دست زده ایم نسبت کمونیستها حتی ممکن است از یک ثلث هم کمتر باشد. خواه در ارگانهای دولتی و خواه در ارگانهای نمایندگی خلق باید نمایندگان خرده بورژوازی، بورژوازی ملی و متنفذین روشن بین را که ضد کمونیست فعال نیستند وارد کرد؛ اعضای گومیندان را هم که علیه حزب کمونیست قد علم نمی کنند، باید در این ارگانها پذیرفت. عده قلیلی از عناصر راست را هم می توان در ارگانهای نمایندگی خلق وارد کرد. در هیچ حالی حزب ما نباید همه چیز را در انحصار خود گیرد. اگر ما دیکتاتوری بورژوازی بزرگ کمپرادور و طبقه مالکان ارضی بزرگ را سرنگون می سازیم برای آن نیست که دیکتاتوری حزب واحد - حزب کمونیست را بجای آن بنشانیم.

درباره سیاست کار. فقط با بهبود شرایط زندگی کارگران می توان شور و شوق آنها را در مقاومت ضد ژاپنی بالا برد. معذالک باید از افراط های چپ روانه احتراز جست و افزایش دستمزد و کاهش روزکار نباید از حد بگذرد. امروزه در چین هنوز مشکل است که بتوان در همه جا روز هشت ساعته کار را برقرار ساخت و در برخی از رشته های تولید باید باز هم روز ده ساعته کار را مجاز شمرد. در سایر رشته های تولید باید مدت روز کار را بر حسب شرایط معین کرد. وقتی که بین کار و سرمایه قراردادی منعقد می شود، کارگران باید انضباط کار را مراعات کنند و به سرمایه داران امکان داده شود تا حدی سود به دست آورند. در غیر این صورت کارخانه ها بسته خواهند شد و این امر به مقاومت ضد ژاپنی و به خود کارگران صدمه خواهد رساند. به ویژه در روستا نباید سطح زندگی و دستمزد کارگران را زیاده از اندازه بالا برد، چنین اقداماتی ممکن است اعتراضاتی را از جانب دهقانان برانگیزد، در بین کارگران موجب پیدایش بیکاری شود و از تولید بکاهد.

درباره سیاست ارضی. باید به اعضای حزب و به دهقانان توضیح داد که موقع انقلاب ارضی ریشه ای فرانسیده و اقداماتی که سابقاً در دوره انقلاب ارضی به عمل می آمد امروز دیگر به

عمل آمدنی نیستند. از یک طرف سیاست کنونی ما باید مقرر دارد که مالکان ارضی بهره مالکانه و نرخ سود را تقلیل خواهند داد. فقط در این صورت می توان شور و شوق توده های اصلی دهقانان را در مقاومت ضد ژاپنی برانگیخت، ولی تقلیل مذکور نباید بیش از اندازه باشد. بطور کلی بهره مالکانه باید ۲۵ درصد تقلیل یابد و در آنجا که توده ها خواستار تقلیل بیشتری باشند دهقان می تواند ۶۰ الی ۷۰ درصد محصول را برای خود نگه دارد نه بیشتر. نرخ ربح نباید بیش از حدی که مناسبات اعتباراتی اقتصادی جامعه اجازه می دهد تنزل یابد. از طرف دیگر سیاست ما باید مقرر دارد که دهقانان بهره مالکانه و ربح قرصه را بپردازند و مالکان ارضی بر روی زمین و اموال خویش حق مالکیت را حفظ کنند. نرخ ربح نباید چندان تنزل کند که دهقانان از امکان وام گرفتن محروم شوند و تصفیه حسابهای سابق نباید طوری باشد که دهقانان زمینهایی را که نزد مالکان ارضی گرو گذاشته اند بدون پرداخت بازستانند.

درباره سیاست مالیاتی. مبلغ مالیات باید بر حسب درآمد معین شود. به استثنای تهیدست ترین مردم که باید آنها را از مالیات معاف داشت کلیه کسانی که درآمدی دارند، یعنی بیش از ۸۰ درصد اهالی و از آن جمله کارگران و دهقانان، باید مالیات به دولت بدهند، بار مالیاتی نباید فقط بر دوش مالکان ارضی و سرمایه داران باشد. این شیوه که اشخاص را بازداشت کنند و از آنها برای مخارج ارتش جریمه بگیرند باید قدغن شود. برای وصول مالیات، تا وقتی که ما هنوز سیستم جدیدی که مناسب تر باشد وضع نکرده ایم می توان به اجرای سیستم گومیندان ادامه داد و آن را بر حسب لزوم بهبود بخشید.

درباره سیاست امحاء عمال دشمن. باید خائنان به ملت و عناصر ضد کمونیست سرسخت را مصممانه سرکوب کرد در غیر این صورت نمی توان از نیروهای انقلابی ضد ژاپنی دفاع کرد. معذالک نباید زیاد اعدام نمود و در هیچ حالتی نباید بی گناهان را شریک جرم دانست. در مورد مرتجعان باید نسبت به عناصر متزلزل و شرکای اجباری روش جوانمردانه ای در پیش گرفت. اعمال شکنجه نسبت به مجرمان، هر کس که باشد، باید اکیداً ممنوع گردد، باید تکیه را روی مدارک و شواهد گذاشت و زیاد به اظهارات شفاهی اطمینان نکرد. سیاست ما نسبت به اسیران، خواه از ارتش ژاپن باشند، خواه از سپاهیان پوشالی و یا ضد کمونیست، عبارت است از رها کردن آنان، مگر آنهایی که مورد کینه سخت خلق اند و پس از تأیید حکم از طرف مقامات بالا مسلماً باید اعدام شوند. ما باید اسیرانی را که به زور به سربازی برده شده اند و روحیه کم و بیش انقلابی دارند به تعداد زیادی برای خدمت به ارتش ما جلب کنیم و سایرین را باید آزاد ساخت؛ و اگر با ما جنگیدند و دوباره اسیر شدند باید دوباره آزاد ساخت؛ نباید با آنها بد رفتاری کرد، نباید پول و اشیاء خصوصی آنها را مصادره نمود، نباید آنها را وادار به اعتراف

حمله احتمالی آمریکا به ایران و عکس العمل اروپا، به‌ویژه روسیه در مقابل آن (بخش آخر)

به ایجاد چنان شرایط داخلی منجر می‌شود که در آن منابع طبیعی و انسانی در خدمت پیشرفت اجتماعی قرار گیرند. بنابراین، اشکال و انواع روابط کشورهای جنوب با مراکز سرمایه داری کشورهای پیشرفته‌ی شمال، تابع مقتضیات این منطبق خواهند بود. باید تاکید کرد که گسست از نظام جهانی سرمایه و رشد مستقل خود مختارانه با " خود کفایی" یکی نیست. در توسعه خودمختارانه ، گسست عبارت است از عدم قبول قوانین " سیاست های تعدیل ساختاری " که تحت نظارت آمریکا و توسط نهادهای فرا ملی

خواهند بود که در " بازی شرکت کرده " و " قوانین " بازی را رعایت کنند) ، هستند. کشورهای جنوب یکی بعد از دیگری در خواهند یافت که این تقلا و در انتظار " کرامت " از نظام جهانی سرمایه نشستن، توهم و سرابی بیش نیست. لذا بازگشت به درک اجتناب ناپذیر رشد و توسعه ناشی از خود محوری (خود مختاری) برای کشورهای جنوب ضروری خواهد بود. رشد و توسعه قبل از هر امری عبارت از تعریف " اهداف ملی- کشوری " است که هم اجازه به مدرنیزه کردن سیستم تولید می‌دهد و هم

فرضیه‌ی چهارم : کشورهای جنوب به‌ویژه آنهایی که زمانی نه چندان دور (۱۹۷۳-۱۹۵۵) در شکل‌گیری و گسترش اندیشه های " کنفرانس باندونگ " و قطب " غیر متعهدها " نقش کلیدی داشتند، می‌توانند و باید خویش را از چنگال توهم بازار " نئولیبرالیسم واقعی " آزاد ساخته و اقدام به اتحاد شکل‌های نوین توسعه خود مختاری (مستقل از نظام سرمایه) بنمایند.

بدون تردید در حال حاضر دولت های جنوب هنوز در تقلا برای ایجاد " نئولیبرالیسم واقعی " (که در آن شرکاء شمال آنان موافق

جلوه هائی از دموکراسی بورژوائی در اسرائیل

فلسطینی های زندانی در اسرائیل :
واقعیتمی فراموش شده

دکتر ایزابل هامفری - محقق دانشگاه سوری
انگلیس ۲۰۰۶/۸/۲۷
(/pedulipalestina.blogspot.com)

تقریباً ۲۰٪ فلسطینیهای ساکن اسرائیل در زندانهای این کشور، یک بار یا بیشتر زندانی شده اند. به ندرت می توان فامیلی فلسطینی پیدا کرد که از این قاعده مصون مانده باشد. غریبها، زندانی شدن یک سرباز اسرائیلی

اسرائیل از یک قماشند و نظام سرمایه داری هم در وجود همین دولتها معنا می یابد. حفظ حاکمیت به هر قیمت در دستور کار حاکمین هر دو کشور قرار دارد. ما کمونیستها خواهان دموکراسی مزورانه ی اسرائیل و استبداد ولایت فقیه و یا دموکراسی پارلمانی مورد آرزوی بورژوازی لیبرال در ایران، نیستیم و برای تحقق دموکراسی شورائی و سپردن هدایت و اداره امور کشور به دست اکثریت کارگران و زحمت کشان مبارزه می کنیم. هیئت تحریریه

جلوه هائی از دموکراسی بورژوائی در اسرائیل :

دوترجمه کوتاهی که در زیر از نظر خوانندگان خواهدگذشت، شمه ای از وضعیتی را که دموکراسی موجود در اسرائیل به آن پای بند است و درک پشتیبانان اسرائیل در غرب از دموکراسی به طور اعم و دموکراسی نوع اسرائیلی به طور اخص، نشان می دهند. آیا طرف داران سینه چاک دموکراسی نوع غربی در ایران خواهان چنین وضعیتی در ایران هستند؟ دیکتاتوری حاکم بر ایران و

از مقاله های رسیده : غارت آفریقا و موج پناهنده گان!

و زن و مرد آفریقائی است که تازه شانسی آن را داشته اند که هنوز به کشور اصلی شان برگردانده نشده اند. در اخبار آمده بود که تنها در ماه آگوست ۲۰۰۶، ۲۲ ۰۰۰ نفر بطور قاچاقی با کشتیهای کوچک و بدون حداقل امکانات، خود را به تنزیرا رسانده اند و گفته می شود که بیش از ۲۰۰۰ نفر از پناهندگان تا به حال در دریا

می گوید : "من پیوسته خسته ام. خارجی بودن و سیاه بودن در این جا، مشکلات فراوانی را دامن گیر انسان می کند. پلیس دائما به دنبال دستگیری و کنترل سیاهان است". یکی دیگر از پناهندگان قبل از این که پلیس برسد، می گوید : " ۴۰ نفر درخانه مان منتظر هستند که من با کارم بتوانم خرج زندگی آنها را بدهم". این بیان حال میلیونها کودک، نوجوان، جوان

وگویی ۱۹ ساله در شهرشهرتنزیرا - جزایر قناری - دست فروشی می کند و مادر و پدرش از مستخدمین یکی از هتلهای آن شهر هستند. اهل گابون است و رویایش رفتن به فرانسه و یا بلژیک است. می گوید :
"من از کشوری می آیم که در آن از کار، پول و غذا، برای ما خبری نبود. در این جا ما زندگی بهتری داریم". اما چون اجازه اقامت ندارد،

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرسهای پستی حزب رنجبران ایران:

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس عُرْفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org